
بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله دروس منهجی پرهیز از غلو در تکفیر

توضیحات توسط :

عالم کرد ماموستا نجم الدین فرج ملقب به ماموستا کریکار

گرد آورنده و نوشتار:

توسط مجاهدان کانال خوارج : سفهاء الأحلام



Telegram.me/alkhavarej1



@alkhavarej1

»بسم الله الرحمن الرحيم«

مقدمه:

الحمدلله رب العالمين و الصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين ؛ نبينا محمد و على آله و صحبه اجمعين ؛ اما بعد.

افراط و تفریط در تکفیر، دردی است که امروز حرکت‌های اسلامی را به خود مشغول گردانیده است .خلاصه‌ای از کتب ارزشمند)الرسالة الثلاثينية في التحذير من الغلو في التكفير (راباهمکاری طلاب علم ارائه دهد .این مجموعه بعد از یک مقدمه کوتاه، به بالغ از 20خطاهای شایع دربحث تکفیر می‌پردازد .ان شالله مفید واقع شود.

»تکفیر «به‌عنوان حکمی شرعی، امری بسیار مهم است که افرادی به نسبت آن، دچار کوتاهی و گمراهی شده‌اند .موضوع تکفیر، دارای آثار متعدّد و گوناگونی است؛ موالات حاکم مسلمان و طاعت از او، نماز و جهاد همراه او، عدم جواز بیعت با حاکم کافر و یاری و طاعت او، بسیاری از احکام ولایت، نکاح، ارث، جنائز و ... از موارد پرشماری است که مستقیماً تحت تأثیر موضوع» تکفیر«، قرار دارد .لذا هر کس نتواند بین کافر و مسلمان، تمییز قائل شود امور دین بر وی، ملتبس می‌گردد؛ الله تعالی می‌فرماید» :لا يَستوِي أصحابُ النارِ وَ أصحابُ الجنَّةِ .«مایه‌ی تعجب و تأسف، آن است که علاوه بر مردمان فاقد علم، بسیاری از منتسبان به دعوت و دین نیز در این فتنه‌ی شوم) عدم تمییز بین مسلمان و کفار (واقع‌شده‌اند .این افراد، جوانان را به صورت مطلق از تکفیر، منع کرده‌اند .این در حالی است که تکفیر، یکی از احکام شرعی است و ضوابط، شروط و موانع خاص خود را دارد و همچون سایر احکام، نیازمند تفقه است .همچنان که ابن قیم در» قاعدة جلية«، بیان کرده، خداوند در کتابش، راه و منهج مؤمنان و کافران را به تفصیل بیان کرده و از هم جدا نموده است.

در مقابل نافیان و تفریط کنندگان در تکفیر، گروهی دیگر نیز به دور از هرگونه تقوا و ضابطه شرعی ، به غلو و افراط در تکفیر) بدون علم و بصیرت (روی آوردند .غلو در دین به صورت عمومی ، امری ناپسند است چنانکه احمد و نسائی از پیامبر صلی الله علیه و سلم ، روایت کرده‌اند» :أياكم والغلوَ في الدين .«اما غلو در تکفیر به‌صورت ویژه ، مورد نهی و وعید شدید، قرارگرفته است :مانند حدیث »إذا قال رجلٌ لأخيهِ :يا كافرُ !فقد باء به أحدهما) «بخاری (و احادیث متعدّد دیگر .اگر چه در تفسیر و توضیح این احادیث ، بین علما اختلافاتی وجود دارد اما به هر صورت نتیجه ، آن است که تجاوز به حدود خداوند در مسأله تکفیر، مهلکه‌ای است که تنها انسانِ کم تقوا، خود را در آن می‌افکند .جهت پی بردن به شدت و خطر این گناه ، همین کافی است که خداوند بر زبان رسولش) صلی الله علیه و سلم (آن را» کفر «نامیده است!

سخنان زیبایی از علمائی چون اشعری، ابن تیمیه، ذهبی، ابن حزم، ابن عبد البر، قاضی عیاض، غزالی، قرطبی و ... در بر حذر داشتن از عجله و افراط در تکفیر، وارد گردیده که مجال ذکر آن ، وجود ندارد.

هشدار!

وعید و نهی شدیدِ مذکور در احادیث ، تنها خطاب به کسانی است که برادر مسلمانشان را بدون دلیل صحیح صریح ، تکفیر می کنند ؛ با انگیزه ی هوای نفس ، تعصب ، حزب گرایی ، دشمنی ، حسد و . ... لذا تکفیر کسانی که خداوند بر کفرشان ، نص گذاشته)مانند یهود و نصاری(، کسانی که بر کفرشان اجماع وجود دارد) مانند طواغیتی که غیر الله را عبادت می کنند (و ... داخل در وعید احادیث ، نمی گردد.

شروط و موانع تکفیر

تکفیر به عنوان یک حکم شرعی بسیار مهم ، دارای شروط ، موانع و اسبابی است که شناخت آنها ، واجب و ضروری است.

اما برخی افراد بدون کمترین آگاهی و علم به این امور، دست به تکفیر ناحق زده و بدون شناخت و تمییز مسلمان و کافر، شمشیر تکفیر را در دست گرفته و آن را بر پیکره ی امت می زنند.

شروط تکفیر

شرط ، آن است که از وجودش نه وجودِ مشروط ، لازم می آید و نه عدم آن ، اما از عدمش ، عدم مشروط ، لازم می آید.

شروط تکفیر بر سه قسم است:

قسم اول : شروط فاعل

فاعل باید -1 مکلف) عاقل و بالغ -2 (متعمد و قصد کننده ی فعل -3 دارای اختیار و اراده باشد.

قسم دوم شروط فعلی :که سبب و علت حکم است به نحوی که بدون هر گونه شبهه ای ، مکفِّر باشد:

-1فعل یا قول مکلف ، صراحتا دلالت بر کفر داشته باشد -2 .دلیل شرعی مکفِّر این فعل یا قول بر تکفیر، دلالت صریح داشته باشد.

قسم سوم شروط اثبات فعل :مکلف به شیوه شرعی وصحیح و به دور از هر گونه ظن و احتمال که از دو طریق ذیل است:

-1اقرار یا اعتراف -2 بینه :شهادت دو فرد عادل

موانع تکفیر

مانع ،» وصفی است ظاهر و منضبط که از وجود آن ، عدم حکم ، لازم می آید اما از عدم آن ، نه وجود حکم ، لازم می آید نه عدم آن.«

به عبارت دیگر» مانع ، وصف وجودی ظاهر و منضبطی است که از ثبوت حکم ، ممانعت می کند .«موانع ، دقیقا ضد شروط یا مقابل آن هستند و بر این اساس ، موانع نیز به سه قسم ، تقسیم می شوند:

قسم اول :موانع فاعل

آن است که فاعل را در شرایطی قرار می دهد که به خاطر اقوال و افعالش، مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد که آن را» عوارض اهلیت «می گویند و خود بر دو قسم است:

الف –سماوی :انسان در حصولشان، دخالتی ندارد؛ مانند صِغَر، جنون، سبکی عقل و فراموشی.

ب –مکتسبه :انسان به نوعی در اکتساب آن، دارای اختیار است که خود دارای اقسامی است:

–1خطا) عدم وجود قصد :(به شیوه ای که موجب سبق لسان و عدم وجود قصد و اراده می شود .بر این اساس، دانستن قصد و نیت فرد، ضروری است.

–2تأویل :مراد از تأویل، قرار دادن دلیل شرعی است در غیر موضع آن بر اساس اجتهاد یا شبهه ای که از عدم فهم دلالت نص، سرچشمه می گیرد یا فهم غیر صحیح نص که شخص آن را صحیح می پندارد یا چیزی که دلیل نیست را دلیل می پندارد .بر این اساس، مکلف به فعل کفر، اقدام می کند در حالی که آن را کفر نمی داند و در نتیجه،» شرط عمد«، منتفی می گردد .خطا در تأویل، مانع تکفیر است.

–3مانع جهل :جهل، تنها زمانی مانع و عذر به حساب می آید که برای مکلف، امکانِ دفع و زایل کردن آن، وجود نداشته باشد و الّا از جمله ی عذرها، محسوب نمی شود؛ همچنان که ابن اللحام آن را به خوبی بیان کرده است.

–4مانع اکراه :به نحوی که اختیار از مکلف، سلب گردد .آیه» إلّا من أکرِهَ «بر این مانع، دلالت دارد.

اکراه دارای شروطی است:

الف –اکراه کننده) مُکرِه(، قادر به عملی کردن تهدیدش باشد و اکراه شده) مُکرَه (از دفع یا فرار، ناتوان باشد.

ب –مکرَه، ظن غالب داشته باشد که در صورت امتناع، مکرِه تهدیدش را عملی می سازد.

ج –از مکرَه، امری سر نزند که دلالت بر مداومت او داشته باشد؛ مثل اینکه سخنانی بیش از آنچه مکرِه درخواست کرده بر زبان بیاورد.

د –مکرَه، توانایی تحمل آنچه به آن، تهدید شده را نداشته باشد

ه –بعد از زوال اکراه، اظهارِ اسلام کند.

قسم دوم :موانع فعل) سبب تکفیر(

مثلا -1 :قول یا فعل در دلالت بر کفر، غیر صریح باشد -2 یا دلیل شرعی مورد استدلال، دلالت قطعی بر کفر بودن این فعل یا قول، نداشته باشد.

قسم سوم :موانع ثبوت

به نحوی که ثبوت کفر از طریق اقرار) اعتراف (یا شهادت دو شخص عادل، صورت نگیرد؛ مثلا یکی از شاهدان، کافر یا مجنون باشد و . . . .

قاعده اول : فرق گذاشتن بین تکفیر مطلق و معین

در ابتدا باید تعریف تکفیر مطلق و معین را توضیح بدهیم...

تکفیر مطلق :اینکه طبق نصوص شرعی ثابت شود که عملی کفر اکبر و مخرج من الملة است سپس تنزیل آن حکم بر همان عمل؛ یعنی تکفیر کردن سبب کفر نه فاعل آن که عبارت است از قول یا عمل.

در تکفیر مطلق که مثلا اهل علم میگویند) :من شبّه الله بخلقه فقد کفر (هر کسی الله تعالی را به مخلوقاتش تشبیه کند همانا کافر شده است یا اینکه میگویند) من جعل بینه و بین الله وسائط یدعوهم فقد کفر (هر کسی بین خود و الله تعالی واسطه هایی قرار دهد که آن واسطه ها را به فریاد بخواند به تاکید کافر شده است.

این دو جمله و امثال آنها در اقوال اهل علم را تکفیر مطلق گویند که مراد از آن تکفیر قول در مثال اول و فعل در مثال دوم میباشد و هیچگاه مرادشان تکفیر تمام انجام دهنده های این قول و فعل نیست.

یعنی تکفیر مطلق تنها دلالت بر تکفیر قول و فعل را دارد نه فاعل و قائل.

تکفیر معین :تنزیل حکم کفر بر شخص معینی که فاعل سبب کفر میباشد.

به‌عبارتی دیگر آن حکمی که در نصوص برای کفر بودن عملی یا قولی ثابت‌شده است را بر خود فاعل و انجام دهنده ی عمل یا گوینده ی قول تطبیق دهیم.

البته بعد از ثابت شدن تکفیر فعل یا قول یعنی بعد از ثبوت تکفیر مطلق، برای تنزیل و تطبیق حکم کفر بر فردی معین باید حال فاعل آن عمل کفری یا قائل آن قول کفری را از نظر ثبوت شروط تکفیر و انتفای موانع تکفیر بدقت نگریست.

وقتی‌که در اقوال سلف و علماء می‌خوانیم که مثلاً گفته‌اند " من قال القرآن مخلوق فقد کفر " باید دقت داشت که منظور آن‌ها تکفیر مطلق و عام) عام بدلی (بوده است نه تکفیر معین .همان‌گونه که بعضی از مبتدئین در علوم شرعی این گونه به خطا از آن برداشت کرده‌اند و به سبب آن حتی امثال ابن حجر و امام نووی و سید قطب و ... را تکفیر کرده‌اند.

اما قول حق و صواب در نزد علماء این است که این نوع اقوال) بعنوان مثال " من ترک الصلاة فقد کفر ("را بر مطلق بودن آن حمل کنند نه معین، مگر بعد از اقامه حجت بر شخص و رفع موانع در حق او.

همان‌گونه که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رحمه الله بارها در مجموع الفتاوی ذکر کرده است که به‌عنوان‌مثال درباره جهمیه می‌فرماید "سلف صالح و ائمه جهمیه را تکفیر کرده‌اند اما تکفیری مطلق، ولی آحاد و افراد معین آن‌ها تنها بعد از اقامه حجت تکفیر می‌شوند ")مجموع الفتاوی(214/2

همچنین درجاهای دیگری از کتاب‌هایش می‌فرماید که اقوال سلف درباره تکفیر و وعید را باید بر عموم و مطلق آن حمل کرد نه بر تک تک افراد آن ، چون چه بسا شخص تازه مسلمان گشته یا درجایی زندگی می کند که دور از علوم شرعی است و... که این‌گونه افراد با انکار آنچه انکار کرده تکفیر نمی‌شود، یا اینکه این شخص نصوص دال بر کفر بودن این قول یا عمل را نشنیده یا اینکه شنیده ولی هنوز برای او ثابت نشده است یا اینکه گمان می کند با دلیلی دیگر در تعارض است که باید تأویل شود و)... رجوع شود به مجموع الفتاوی(- 195/23 - 101/35 - 147-148/3

و یا اینکه در جلد 12 صفحه 261 و 262 می‌فرمایند:

"اینکه در اقوال علماء سلف گفته می‌شود مثلاً) من فعل کذا فقد کفر (هرکسی که این کار را انجام دهد کافر است، شنونده این سخن احساس می کند که باید این فتوا بر تمام کسانی که این قول را می گویند نسبت داده شود .درحالی‌که این‌گونه افراد دقت نکرده‌اند که تکفیر کردن شخص خاص شروط و موانعی دارد که باید در مورد شخص خاص آنها را مدنظر داشت و تکفیر مطلق و عام مستلزم تکفیر خاص و معین نیست مگر آنکه شروط تکفیر در او به وجود آید و موانع رفع گردند."

سپس برای تبیین موضوع به جریان امام احمد بن حنبل رحمه الله اشاره می‌کند که جهمیه او را دستگیر و در زندان انداختند و مردم را به عقیده نفی صفات خدا و خلق قرآن و ...فرامی‌خواندند و هر کس که جواب دعوت آن‌ها را نمی‌داد تکفیر کرده و با او به‌عنوان کافر تعامل می‌کردند؛ و معلوم است گناه کسی که مردم را به سوی عقیده‌ای باطل دعوت می‌کند بیشتر از کسی است که همان عقیده را دارد و تعذیب دهنده ی مخالف آن عقیده گناهش بیشتر از کسی است که فقط مردم را فرامی‌خواند و ... ولی بااین‌وجود امام احمد خلیفه را تکفیر نکرد) علیرغم اینکه این کارها بدستور وی انجام می‌شد (و برایش دعای خیر کرد و او را نیز حلال کرد، علاوه بر آنکه برایش استغفار هم می‌کرد؛ و معلوم است که اگر خلیفه کافر بود امام احمد هرگز برایش استغفار نمی‌کرد چون طبق نصوص قرآن و سنت و اجماع علماء استغفار برای مشرک جایز نیست.

پس اقوال امام احمد و سایر ائمه مبنی بر تکفیر جهمیه را باید بر مطلق بودن آن حمل کرد .ولی اینکه در بعضی از روایت از امام احمد ثابت گشته که ایشان تکفیر معین) بعضی از (جهمیه را هم کرده‌اند را باید این‌گونه تفصیل داد که ؛ کسانی را که امام احمد آن‌ها را به صورت معین تکفیر نموده‌اند به این دلیل بوده که این‌گونه افراد ازنظر امام احمد ، حجت بر آنها ثابت و قائم گشته و شروط تکفیر را دارا بوده‌اند و موانع در حق آن‌ها منتفی گشته است ؛ و آن‌هایی را هم که تکفیر نکرده اند به این دلیل بوده که شروط تکفیر در آن‌ها محقق نشده بلکه موانع تکفیری در آنها موجود بوده است (.انتهی

خلاصه قول آنکه آیات، احادیث و اقوال علماء که بر تکفیر و وعید دلالت دارند باید بر مطلق بودنشان حمل شود و برای تنزیل آن احکام بر افراد معین باید حتما شروط و موانع آن را مدنظر گرفت.

قاعده دوم : اصل در مردم اسلام است

غلو کنندگان در تکفیر با استناد به فتوایی از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گویند که اصل در مردم کفر است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود .هر چند که آنها فتوای ابن تیمیه را تحریف کردهاند ولی قبل از ورود به بحث لازم است که از اصطلاحات رایج در بین علماء درباره) دارالاسلام .و دارالکفر و دار الحرب (تعریفی شود.

دار الاسلام : به جایی گفته می‌شود که احکام رایج و منطبق بر آن احکام اسلام باشد هرچند که اهل آن مسلمان نباشند، مثل جاهایی که اهل ذمه در آنجا زندگی میکردند.

دارالکفر :به جایی گفته می شود که احکام اجرا شده بر آن احکام کفر باشد هر چند که اهل آن مسلمان هم باشند.

دارالحرب : به جایی گفته میشود که اهل آن کافر و علیه مسلمانان در پیکار و جنگ کردن هستند.

البته همانگونه که قاضی ابو یعلی حنبلی در کتاب المعتمد فی اصول الدین ص 276 و ابن القیم در کتاب احکام اهل الذمه 366/1 و امام شوکانی در السیل الجرار 575/4 و .... می‌فرمایند که این اصطلاحات دارالاسلام و دار الکفر فقط مربوط به نوع حاکمیت قانون است و بس .یعنی اگر در جایی احکام اسلام تطبیق داده شد آنجا دار الاسلام است هر چند که اهل آن مسلمان هم نباشند مثلاً خیبر که فتح شد همه افراد آنجا یهودی بودند ولی کسی شکی ندارد که دار الاسلام بود .و بالعکس اگر در جایی احکام اجرا شده در آن احکام بشر و کفری بود آنجا دارالکفر است هر چند که مردم آنجا مسلمان باشند .مثلا زمان حاکمیت قرامطه مصر که شکی در دارالکفر بودن آنجا نیست ولی در همان زمان درمصر علماء و فقهاء بزرگی زندگی کرده اند و کسی هم جرأت تکفیر کردن این افراد را نداشته است.

پس همانگونه که امام شوکانی در السیل الجرار 576/4 می‌فرماید :براستی که بحث کردن از اصطلاحات دارالاسلام و دارالکفر قلیل الفائده است .و کافر حربی تحت هر شرایطی خون و مالش حلال است مگر آنکه از جانب مسلمانی امان داده شده باشد .و خون و مال مسلمان حرام و محفوظ است در دارالحرب و غیر دارالحرب (انتهی.

تبعیت از هوای نفس و طمع در اموال ودارایی مردم بعنوان غنیمت انسان را به تسرع در تکفیر می‌کشاند .خداوند در قرآن میفرماید) وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا(

یعنی بخاطر مال دنیا کسی که به شما سلام کرد نگویید که مومن نیست.

اما اگر این افراط گرایان کتب علماء را ورق می‌زدند می فهمیدند که برای تکفیر کردن شخصی هرچند که قول یا عملی کفری هم مرتکب شده ، باز هم شروط و موانع زیادی وجود دارد چه برسد بر حلال دانستن خون و مالشان.

قاضی عیاض می‌فرماید) :خطا در تکفیر نکردن هزار کافر بهتر است ازاینکه به اندازه یک حجامت خون مسلمان را بریزی (الشفاء 277/2

جدا از اینکه جمهور علماء گفته اند) البته ابن منذر اجماع نقل می کند (که به مجرد ارتداد اموال مرتد حلال و مصادره نمی گردد، مادام که در رده ی مجرده است و به قدرت و شوکتی پناه نبرده است.

اما فتوای شیخ الاسلام ابن تیمیه که افراطی های تکفیری به آن چنگ زده اند الحمد لله از اول تا آخر آن علیه خودشان می‌باشد.

ابن تیمیه درباره ماردین) یکی از شهرهای ترکیه کنونی (از او سوال شد، وقتی که تاتار بر آن چیره و احکام آن را تغییر داد فرمود :خون ومال مسلمان حرام و محفوظ است چه در ماردین باشد و چه در غیر ماردین، و بر اهل ماردین در صورت توانایی، هجرت بر آنها واجب

است و اگر نتوانستند مستحب است و وجوب آن ساقط می‌گردد .و جایز نیست که به اهل آنجا ناسزا وآنها را به نفاق متهم کرد .اما اینکه دارالحرب یا دارالاسلام است ،باید گفت که ترکیبی از آن دو می‌باشد، دارالاسلام نیست چون احکام اجرایی آنجا احکام اسلام نیست و دارالحرب هم نمی‌باشد چون اهل آنجا مسلمان هستند بلکه نوع سوم است) دارالکفر طاریئ (و در آنجا با مسلمان طبق آنچه که مستحق آن است برخورد و با کسی که از اسلام خارج گشته طبق آنچه که مستحق است برخورد می‌شود (.انتهی .مجموع الفتاوی 135/28

پس ابن تیمیه هم تصریح کردند که خون و مال مسلمان حرام و محفوظ است در هر جایی که باشد و اساس این عصمت اظهار اسلام شخص است نه اینکه اسلام در آن منطقه ظاهر شود.

قاعده سوم : نماز خواندن پشت سر مسلمان مستور الحال

مستور الحال :شخصی که خصائص اسلام حکمی را انجام می‌دهد اما عقیده اش مشخص نیست.

خصائص اسلام حکمی :آنچه که یک مسلمان از عبادات انجام می‌دهد که بوسیله آن حکم به اسلام او در ظاهر داده می‌شود.

یکی از اخطاء تکفیر افراطیان؛ نماز نخواندن پشت سر کسی است که عقیده اش را نمی‌دانند، به همین سبب او را مورد آزمایش و تفتیش در عقیده قرار می‌دهند هر چند که اسباب کفر و نواقض اسلام را از او ندیده باشند .

اما اهل سنت و جماعت بر این باور است که هر کس خصائص اسلام را از خود نشان دهد مسلمان بوده و بنابراین پشت سر او نماز خوانده و ذبیحه دستش خورده می‌شود و ...همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند) هر کس نماز ما را خواند و رو به قبله ما کرد و از ذبیحه دست ما خورد، پس او مسلمان است (.رواه البخاری.

امام قرطبی از اسحاق بن راهویه اجماع را نقل می‌کند بر این موضوع .و ابن ابی العز حنفی شارح کتاب عقیده طحاویه می‌فرمایند : صحیح آن است که شخص با انجام خصائص اسلام، مسلمان می گردد.

از جمله خصائص اسلام:

1: گفتن کلمه شهادتین؛ هر کس کلمه شهادتین را بر زبان آورد حکم به اسلام او داده می‌شود مگر آنکه آن شخص بسبب کفری دیگر دچار ارتداد شده باشد .مثلاً شخصی در دین الله حرامی را حلال کرده ویا بالعکس .این گونه شخص همانگونه که امام کشمیری می‌فرماید :با گفتن کلمه شهادتین مسلمان نمی گردد، بلکه با دست کشیدن و توبه کردن از آن کفری که مرتکب گشته ،

مسلمان می شود .زیرا که در هنگام تلفظ شهادتین بسبب آن عمل حکم به ارتدادش صادر ، و حال باید از آن عمل دست بکشد تا حکم اسلام او دوباره صادر گردد.

همانگونه که علماء شرط مسلمان شدن یهودی مقر به لا اله الا الله را در گفتن محمد رسول الله قرار داده اند، هر چند او قائل به وحدانیت الله نیز است اما اسلام او پذیرفته نیست .چون سبب کافر بودنش در وحدانیت الله نیست بلکه در عدم تصدیق رسول الله است.

: 2اینکه شخص خودش بگوید که من مسلمان هستم یا اینکه شخصی صدوق بر اسلام او شهادت بدهد.

چون در قضیه اسیران بدر ابن مسعود به اسلام سهل بن بیضاء حکم داد و از او پذیرفته شد .و در قضیه مقداد بن الاسود وقتی که سوال کرد اگر شخصی با من جنگید و دست من را قطع کرد سپس از ترس من به درختی پناه برد و گفت لا اله الا الله آیا او را بکشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :نه او را نکش.

اماهمانگونه که ابن قدامه در کتاب المغنی باب المرتد می‌گوید این مساله برای کفار اصلی است که اگر گفت مسلمان شدم از او پذیرفته می‌شود ولی کسی که دچار شرک و ارتداد گشته تا زمانی که از آن توبه نکند این شهادتی که از اسلام آوردن خود می دهد مقبول نیست، چون همه فرق مبدعی که بدعتشان به حد شرک رسیده است خود را مسلمان می‌دانند.

: 3نماز خواندن در جماعت یا به صورت فردی

حدیثی که گذشت) هر کس مثل ما نماز بخواند و(...

ابن قدامه می‌فرمایند اگر کافری نماز بخواند حکم به اسلام او داده می‌شود چه در دارالحرب باشد یا دارالاسلام .سپس می‌فرماید :تنها نمازی صحیح است که مثل نماز ما که دارای رکوع، سجود، استقبال قبله و ...باشد، سپس در ادامه می گوید :مگر آنکه شخص بعد از نماز خواندن دچار ناقض اسلام و یا ارتداد شده باشد در این صورت با نماز خواندن حکم اسلام او صادر نمی‌شود) .المغنی باب المرتد(

: 4اذان و اقامه

: 5حج کردن و....

خلاصه کلام:

هر کس خصائص اسلام را از خود نشان دهد ما حکم به اسلام او می‌دهیم و همچون مسلمان با او تعامل می کنیم .همچنین نماز خواندن پشت سر مستور الحال را جائز می‌دانیم مادامی که دچار شرک و نواقض اسلام نگردد.

و همانگونه که ابن قدامه در المغنی باب الامامه فرمودند " :اگر شخصی پشت سر کسی نماز خواند که در اسلامش شک دارد پس نماز او صحیح است مادامی که کفری از او ندیده است چون اصل بر ظاهر انسان نماز خوان اسلام است مخصوصاً که آن شخص امام جماعت باشد".

سوال کردن از عقیده شخص و تفتیش عقیده را حرام می‌دانیم همانگونه که ابن تیمیه در مجموع الفتاوی 331/4 اجماع علماء را نقل می‌کند که نماز خواندن پشت سر مستور الحال جایز است و میفرماید هر کس از عقیده دیگران تفتیش کند مبتدع بوده و مخالفت با عملکرد صحابه و تابعین کرده است.

در (175/3 - 199/23) نیز به همین مطلب اشاره می‌کند.

قاعده چهارم : تفصیل در حکم کسی که برای کفار دعا میکند.

یکی دیگر از اخطاء تکفیر؛ تکفیر کردن به مجرد دعا و تمجید ار کفار است ، بدون آنکه در این مسئله بسط و تفصیل قائل شوند .در حالیکه باید در این موارد قائل به تفصیل و عذر به جهل بود .چون شدت عوام فریبی و التباس حق با باطل از جانب طواغیت زیاد است نمیتوان همه افراد را به یک دید نگریست .همچنبن دعا انواعی دارد که گاهی اوقات شخص بخاطر کفر کافر از او تمجید و گاهی بخاطر وجود اخلاق نیک در شخص کافر از او تمجید و مدح می‌کند ، که حکم هر یک از آنها با هم متفاوت است .یعنی شکی در این مسئله نیست که دعا و مدح کفار بخاطر کفرشان ، کفر اکبر و مخرج من المله است چون همانگونه که امام قرافی در کتاب الفروق 4/118 میفرماید :اراده دوام الکفر کفر .یعنی آرزوی دوام و بقاء کفر، کفر است.

اما مدح کفار بخاطر خوشان چون احتمال و مقاصد زیادی در این باره است باید این را مسئله تفصیل داد که در زیر به آن اشاره می کنیم ؛

مدح و تمجید از کفار بخاطر متصف بودنشان به بعضی ازاخلاق و محاسن نیک مثل صدق و راستگویی، دایر کردن بعضی از موسسات خیریه، کمک به مظلوم و...، مشکلی در آن نیست البته فقط باید از همان عمل تعریف و تمجید کرد.

: 1همانگونه که خداوند از اخلاق بعضی از یهودیان تعریف کرده است که) و من اهل الکتاب من ان تأمنه بقنطار یؤده الیک (... آل عمران 75 یعنی در میان یهودیان مردمانی وجود دارند که اگر مال بسیار زیادی را هم به امانت به آنها بسپاری آن را به تو باز می‌گردانند ولی از آنها هم اشخاصی هستند که اگر یک دینار را به آنها به امانت بسپاری آن را باز نخواهند آورد.

: 2همچنین مدح پیامبر صلی الله علیه وسلم از) حلف الفضول (که پیمانی در بین اعراب زمان قبل از نبوت پیامبر بود، و مفاد آن نصرت دادن مظلوم، رد حقوق و کمک کردن به نیازمندان و ... قرارداشت .رسول الله صلی علیه وسلم در وصف آن فرمود :من در

بچگی با عموهایم در حلف مطیبین" الفضول "شرکت کردم) فما احب ان لی حمر النعم و انی انکثه (دوست ندارم که در مقابل شتران سرخ گران مایه هم آن عهد را بشکنم) .رواه احمد 190 و- 193/1 حاکم(220/2

: 3همچنین در داستان اسیر شدن دختر حاتم طائی که وقتی که از پدرش تمجید کرد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود) خلوا عنها فان اباها کان یحب مکارم الاخلاق والله یحب مکارم الاخلاق (رواه البیهقی ..یعنی او را آزاد کنید چون پدرش اخلاق نیک را دوست داشت و الله متعال هم اخلاق نیک و خوب را دوست دارد.

: 4و یا حدیث) الناس معادن خیارهم فی الجاهلیه خیارهم فی الاسلام اذافقهوا (متفق علیه .که در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم برای اهل جاهلیت هم قائل به خیر بودن در بین بعضی آنها شده است.

: 5جواب دادن نیکی با نیکی ؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از واقعه بدر که تعدادی از مشرکان اسیر شدند، فرمود اگر مطعم بن عدی زنده بود و درباره این اسیران با من حرف میزد آنها را در مقابل حرف او رها میکردم) .صحیح بخاری.(

مطعم بن عدی شخصی بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم را که از طائف برگشت، پناه داد و از جمله افرادی بود که در نقض عهد نامه "شعب ابی طالب "دست داشت .اما چند ماه قبل از واقعه بدر مرده بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان تشکر از افعال خوب او به نسبت خودش اینگونه خواست جواب او را بدهد.

ابن تیمیه بعد از ذکر این حدیث میفرمایند :اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه وسلم احسانی می‌کرد مانند احسان خودش با او مقابله به مثل میکرد هر چند که شخص احسان کننده کافر هم بوده باشد) .الصارم المسلول ص(163

دعا کردن برای مشرک

صدیق حسن خان می فرمایند :مدح کفار بخاطر کفرشان ، ارتداد از دین اسلام است اما مدح آنها بخاطر غیر کفرشان، کبیره است و باید تعزیر داده شود با آنچه که می‌تواند او را از این کار منع کند، اما اینکه شخصی بگوید آنها اهل عدل هستند اگر منظورش امور کفری که احکامشان بر آنهاست، باشد این نیز کفر اکبر و صریح استسپس می‌فرماید :عدل و عدالت در شریعت خداست که قرآن و سنت آن را بیان داشته اند) ان الله یامر بالعدل و الاحسان (و اگر احکام نصاری عدل بود خداوند به آن دستور می‌داد) .کتاب العبره فیما ورد فی الغزو و الشهاده والهجره ص(246

به قول شیخ صدیق حسن خان دقت کنید آنجا که میفرماید) اگر منظورش (... یعنی نظر و نیت شخص در احکامی که محتمل است و بر چند چیز دلالت می‌کند معتبر است و نباید به تکفیر و تبدیع شخص زود اقدام کرد در حالی که هنوز به تبیین و تفصیل قصد او رجوع نشده است مخصوصاً که اگر این اقوال و اعمال از شخصی سر بزند که اسلام او با یقین ثابت شده است و آنچه که مسلم است اگر اسلام شخصی ثابت شود با گمان و احتمالات، اسلام او منتفی نخواهد شد.

1: در حدیث ترمذی و ابوداود و احمد آمده است که یهودی ها نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم عطسه می‌کردند و می‌گفتند "الحمد لله "به امید آنکه در جواب آنها بگوید" یرحمکم الله "ولی پیامبر می‌فرمود " یهدکم الله و یصلح بالکم "یعنی خدا شما راوهدایت کند و اصلاح حال شما را بکند.

دعا برای هدایت و اصلاح حال، و همانگونه که در سوره محمد آیه 2 آمده است اصلاح حال با اسلام و ایمان و عمل صالح است.

2: ابوموسی اشعری نامه ای را برای شخصی نوشت و در آن به آن شخص سلام کرد، به اوگفته شد آن شخص کافر است چرا به او سلام کردی؟ فرمود :او برای من نامه ای نوشته است و درآن برای من سلام نوشته بود و من نیز جواب او را داده ام).بخاری .ادب المفرد .(1101 یعنی عمل به عموم آیه) اذا حییتم بتحیة (... کرده بود.

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که فرمودند :اگر فرعون به من بگوید" بارک الله فیک "در جواب خواهم گفت" وفیک .")بخاری .ادب المفرد.(1113

جواب افراط گرایان در تکفیر درباره اجتهاد عالم امت "ابن عباس" چه خواهد بود.

خلاصه کلام:

اینکه واجب است در بین دعا کردن برای شخص کافر و برای کفر ظاهر و صریح کافر فرق گذاشت و واجب است که در دعاهایی که محتمل هستند تفصیل و تبیین کرد .همانگونه که ابن عمر به شخصی سلام کرد وقتی که به ابن عمر گفتند که او کافر است، بجای سلام کردن به او گفت :خداوند مال و اولادت را زیاد کند .سپس رو به یارانش کرد و گفت که اگر مال و اولاد بیشتری داشته باشد جزیه بیشتری را هم پرداخت میکند) .المغنی کتاب الجزیه (پس ابن عمر نیز قول خود را اینگونه تعبیر و تفصیل داد.

ودر ادب المفرد بخاری 1112 و بیهقی در السنن 203/9 نیز روایاتی باواین مضمون دارند.

قاعده پنجم : تکفیر نکردن کسی که به امامی معین بیعت نداده است.

یکی دیگر از اخطاء تکفیر، تکفیر کردن کسی که به امام و شخصی معین بیعت نداده است می باشد

و استدلال میکنند به حدیث) من مات و لیس فی رقبته بیعة مات میتة جاهلیة (و مرگ جاهلیت را به کفر اکبر مخرج من الملة تعبیر میزنند، درحالیکه این لفظی صریح نیست بلکه محتمل الدلاله است؛ بنابراین باید به نصوص محکم و مبیین آن رجوع کرد همانگونه که در سایر موارد هم به این شیوه عمل میشود.

وقتی که به نصوص مبیین این حدیث نگاه میکنیم درمیابیم که مرگ جاهلیت در اینجا منظور کفر اکبر نیست ، یکی از این دلایل آیه 9 و10 سوره حجرات) وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما- الی ان قال -انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم (در این آیات خداوند شخص باغی بر علیه مسلمانان را کافر ندانسته بلکه آن را با لفظ مومن خطاب کرده است.پس این عمل کفر نیست بلکه در طبقه معاصی و گناهان قرار میگیرد.

اما اینکه مرگ جاهلیت نامیده شده است به علت شنیع جلوه دادن آن عمل است که در بین صف و جماعت مسلمانان تفرقه ایجاد میکند و چون در دوران جاهلیت مردم امام و جماعتی واحد نداشتند که آنها را جمع کنند به این وصف توصیف شده است.

همچنین آیه) و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیةالاولی (احزاب33

یعنی) ای زنان پیغمبر (در خانه هایتان بمانید و همانند دوران جاهلیت اول خود را ظاهر نکنید.

و در مورد شراب خواری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند" :هر کس بمیرد شراب در درون شکمش باشد بر مرگ جاهلیت مرده است] ".رواه الطبرانی باسناد حسن[

طبق این ادله شراب خواری و خودنمایی زن جاهلیت نامیده شده است ،اما همانگونه که واضح است کفر اکبر نیستند ، بلکه جزو گناهان کبیره اند.

و در حدیث مشهور حذیفه که از فتنه و شر سوال میکرد...

در آخر پرسید اگر مسلمانان آن وقت متفرق بوده و امام و جماعت معینی نداشتند چکار کنم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند : از همه این فرق" گمراه "دوری کن.

طبق این حدیث هم اسلام شخص صحیح است علی رغم غیاب امام و جماعت مسلمانان و صحت اسلام شخص به بیعت امام معینی مربوط نیست واگر عدم بیعت در زمان غیاب امام کفر و شرک بود از آن بر حذر میکرد.

وحدیث"الحسن والحسین سیدا شباب الجنة]"رواه الترمذی و الحاکم 166/3وقال الترمذی حسن صحیح[

یعنی":حسن و حسین سید و بزرگ جوانان بهشت هستند"

در حالیکه امام حسین بیعت امامی را بر گردن نداشت و کسی هم او را متهم به کفر و مرگ جاهلیت نکرده است.

قاعده ششم : حصر نکردن فرقه ناجیه در یک جماعت معین

یکی دیگر از اخطاء تکفیر حصر کردن فرقه ناجیه در یک حزب و جماعت خاص و معین، و تکفیر و حکم هلاک دادن به مخالفین است.

و برای اثبات قول خود به حدیث افتراق امت به

هفتاد وسه فرقه و حدیث" من فارق الجماعه فمات فمیته جاهلیه "استدلال میکنند.

و همانگونه که در قاعده قبلی توضیح دادیم این الفاظ محتمل الدلاله هستند و صراحتا بر کفر دلالت نمیکنند و وعید به جهنم برای کسانی که غیر طریق فرقه ناجیه را دربر گرفته اند نیز صریح بر کافر بودن آن شخص و جماعت نیست.

وآنچه که معلوم است ، وعید به جهنم به معنی خلود در آن نیست مگر با ادله دیگر ثابت شود و کسی هم که خالد فی النار نباشد اهل هلاک مطلق نیست بلکه روزی خواهد رسید که از آتش جهنم رستگار شود.

)فمن زحزح عن النار و ادخل الجنه فقد فاز(

آل عمران.

یعنی: کسی که از آتش جهنم رهایی یافت و وارد بهشت شد رستگار و پیروز است.

همچنین باید فرق بین داخل شدن به جهنم با خالد و ابدی شدن در جهنم را دانست ، چون غالبا ابدی شدن در جهنم برای کافر اطلاق میگردد، ولی شرط نیست هر کس که وارد جهنم شد مادام که از امت اجابه محمد صلی الله علیه وسلم است و مخالف طریقه فرقه ناجیه عمل نموده، کافر باشد .به عبارتی دیگر هر کس وارد جهنم شد کافر نیست.

ابن تیمیه رحمه الله می فرمایند:

هر کس بگوید این هفتاد و دو فرقه همه آنها کافر هستند و از امت اسلام بیرون رفته اند ، در واقع سخنی را گفته است که مخالف قرآن و سنت و اجماع صحابه و ائمه اربعه و غیر اربعه را گفته است ، و در بین آنها کسی چنین چیزی را نگفته است که همه این هفتاد و دو فرقه کافر باشند بلکه بعضی از آنها بعضی دیگر را بسبب بعضی از گفته هایشان تکفیر میکنند).مجموع الفتاوی. (139/7

صحیح است که در بین این فرق افراد و فرقی وجود دارند که کافر هستند و از دایره اسلام خارج ، ولی افراد و فرق دیگر آنها مسلمان و در دایره اسلام هستند پس نمیتوان فرقه ناجیه را بر یک حزب و جماعت مشخص تطبیق داد بلکه هر کس بر اصول و ضوابط اهل سنت و جماعت باشد از جمله فرقه ناجیه است هر چند که از امام و جماعت خاصی هم پیروی نکند.

به همین دلیل ابن تیمیه رحمه الله می فرماید:

)فرقه ناجیه جمهور و اکثریت مردم مسلمان را تشکیل میدهند (مجموع الفتاوی 215/3

خلاصه کلام :

آنچه که ما به آن معتقد هستیم هرگز فرقه ناجیه را به یک جماعت خاص نسبت نخواهیم داد و طائفه منصوره را هم در یک گروه خاص نمی بینیم و طبق آنچه که از کتب علماء برای ما آشکار گشته نسبت دادن آن به یک جماعت خاص و تکفیر کردن مخالفین خود ، از عقاید خوارج و دیگر افکار منحرف است.

و هر مؤمنی که توحید را در خود محقق و از شرک و نواقض اسلام دوری کند از جمله این فرقه خواهد بود و اگر با اصل و واجب ایمان همراه باشد ان شاءالله از نجات یافتگان کامل خواهد بود).به تفسیر آیه33-32 سوره فاطر رجوع کنید(

قاعده هفتم : حکم دادن طبق نصوص صریح الدلاله

از دیگر اخطاء تکفیر، تکفیر کردن با نصوص محتمل است .آنچه که ما به آن معتقدیم آن است که حکم دادن با نصوص صحیح صریح و قطعیه الدلاله صورت می‌گیرد چون مادام که اسلام شخصی بصورت قطعی ثابت می‌شود با احتمال و شک و گمان نقض نخواهد شد و قاعده اصولی می‌گوید اگر دلیل و نص، احتمالی بر آن وارد شد قابل استدلال نیست .و مشخص کردن نص محتمل با در نظر گرفتن قرائن از خود نص یا از نصوص دیگر و یا بیان و تفسیر از جانب گوینده آن مشخص می‌گردد.

از جمله نصوص محتمل الدلاله موارد زیر میباشد:

: 1ورود لفظ " کفر "بصورت نکره : اگر این کلمه را بر محکم و مبین آن حمل نکنیم در حد ذات خود محتمل است.

مثال حدیث :لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض) .متفق علیه (و معلوم است که قتال و درگیری با مسلمان کفر اکبر نیست اما بخاطر تحذیر و تنفیر از آن به کفر یاد شده است .ابن حزم بعد از ذکر آیه 9 و 10 سوره حجرات می‌فرماید :قاتل قتل عمد با نص قرآن مومن است .الفصل3/253

همچنین اگر بصورت ماضی یا مضارع) فقد کفر، یکفر (بیاید باز هم محتمل است اما اگر بصورت معرفه به) ال (باشد مثل" الکفر "در این صورت غالباً بر کفر اکبر اطلاق می‌گردد .همانگونه که ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم در صفحه 82 بیان کرده است .و شیخ عبدالطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل شیخ در کتاب الرسائل المفیده صفحات 21 و 22 می‌فرماید که علماء اصول بر این باور هستند که الفاظی همچون) الکفر .الفسق .الظلم و (....در استعمال شارع بر حقیقت آنها حمل می‌شود یعنی بر کفر و فسق اکبر، و این در بین علماء اصول یک اصل است، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود که آن را به کفر و فسق اصغر تغییر دهد.

فهم صحابه نیز بر این گفته ما صدق می‌کند زمانیکه پیامبرصلی الله علیه وسلم به زنان دستور داد تا صدقه بدهند چون بیشتر آنها کفر می‌کنند، صحابه پرسیدند که آیا کفر به الله میکنند؟ فرمود" یکفرن العشیر و یکفرن الاحسان "رواه البخاری .یعنی ناسپاسی خویشاوندان و نیکی ها را می‌کنند.

زیرا که در اصل لفظ کفر در نزد آنها بر کفر اکبر اطلاق شده بود پرسیدند که آیا کفر به الله می‌کنند، ولی چون محتمل بود بنابراین با قاطعیت حکم صادر نکردند تااینکه از گوینده و مفسر آن سوال کردند .و چون کفر اکبر با صدقه دادن پاک نمیشود بنابراین در ضمن گناهان و معاصی درج می‌شود.

: 2از دیگر الفاظ محتمل الفاظ" فلیتبوأ مقعده من النار - لا ینظر الله الیهم - لا یکلمهم - لهم عذاب الیم و عظیم - لا یومن احدکم "...می باشد) .الصارم المسلول ص(52

: 3از دیگر الفاظ محتمل لفظ" خالدین فیها "است که با تتبع در ادله شرعی اینگونه ثابت می‌شود که صریح الدلاله نیست مگر آنکه با لفظ" التأبید "ابد بودن همراه باشد که البته بعضی از علماء گفته اند که فقط برای کفار است مثل ابن تیمیه که ایشان هم با قاطعیت آن را نگفته است بلکه با صیغه) قیل (آن را بیان کرده است) .مجموع الفتاوی(7/42

: 4از دیگر الفاظ محتمل لفظ" العذاب المهین "همانگونه که ابن تیمیه گفته است این لفظ در قرآن فقط برای کفار بکار رفته است چون اهانت نوعی از اذلال و تحقیر است که مازاد بر عذاب می‌باشد اما مسلمان اگر هم عذاب داده شود مورد اهانت قرار نمی‌گیرد .)مجموع الفتاوی(7/52

: 5از دیگر الفاظ محتمل" لعن "است که اگر لعن از جانب الله متعال در دنیا و قیامت بعنوان خبر آمده باشد بعنوان قطعی الدلاله و بر کفار دلالت می‌کند مثل آیه 57 سوره احزاب که میفرماید) :ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخره) .(الصارم المسلول ص(43

خلاصه کلام:

فرق قائل نشدن در الفاظ محکم و محتمل و ارجاع ندادن محتمل بر مبین و مفسر و محکم آن، از مذهب خوارج است که به واسطه نصوص وعید دال بر معصیت جمع کثیری از مسلمانان را کافر دانسته و خون و مال آنها را حلال کرده اند .پس بر طالب علم لازم است که با الفاظ محتمل سریع قضاوت و حکم قطعی صادر نکرده و در ادله و اصول و مقاصد شرع تدبر کند.

قاعده هشتم : رجوع به قصد شخص در اقوال و اعمال محتمل

یکی دیگر از اخطاء تکفیر ، تکفیر کردن با اقوال و اعمال محتمل بدون رجوع به قصد قائل و یا فاعل است که در اصطلاح به آن تکفیر به محتملات می‌گویند.

ابن تیمیه می‌فرماید) : التکفیر لا یکون بأمر محتمل (الصارم ص 517 یعنی تکفیر نباید با احتمالات صورت بگیرد.

نکته : قول یا فعل مکلف سببی صحیح برای تکفیر نیست مگر با دو شرط:

الف : ادله شرعی که باید قطعی الدلاله و صریح در کفر آن قول یا عمل باشد.

ب : خود قول یا فعل شخص) سبب تکفیر (صریح بر کفر باشد یعنی محتمل نباشد.

به همین دلیل علماء اصول در تعریف" سبب "گفته اند" :سبب وصفی آشکار و منضبط ودارای چارچوبی مشخص و معین است که حکم بواسطه آن ثابت می‌گردد "و چون اقوال و اعمال محتمل منضبط نیستند پس مبادرت به تکفیر در آن جایز نیست و برای آنکه سبب کفر منضبط گردد باید شروط زیر را مد نظر داشت:

: 1مشخص کردن قصد فاعل یا قائل : مثلا اگر شخصی ، اسم محمد را ناسزا گفت باید از او سوال کرد که منظورت از محمد کیست ؟

سپس باید به خود آن کلمه ناسزایی که گفته از جهت صریح یا محتمل بودن نگریست .چون همانگونه که ابن منذر و ابوبکر الفارسی الشافعی اجماع نقل می‌کنند که اگر شخص" صریح "به پیامبر صلی الله علیه وسلم ناسزا بگوید مرتد و قتل او واجب میگردد .اما اگر محتمل بود علماء بر کشتن او اجماع ندارند بعلت عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم که آن یهودیی را که هنگام سلام کردن گفت "السام علیک "یعنی مرگ بر تو را نکشت . همانگونه که ابن حجر از ابن منذر و ابوبکر در کتاب) استتابه المرتد (روایت کرده است و امام بخاری در صحیح بخاری بابی تحت عنوان) اگر شخص ذمی و غیره بصورت کنایه به پیامبر ناسزا بگوید مثل السام علیک.(

علماء می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه سلم به علت محتمل بودن قول ، آن یهودی را نکشت ، چون ایشان اگر شخصی قول صریحی را میگفت که جای هیچ شک و گمانی باقی نمیگذاشت ،آنوقت او را مواخذه میکرد).رجوع شود به کتاب الشفاء قاضی عیاض 2/224و الصارم المسلول ابن تیمیه و فتح الباری ابن حجر(

اما اگر قول و عمل شخص صریح بر کفر بود ، قصد فاعل هیچ اعتباری ندارد چون در این صورت دین مورد تلاعب زندیق صفتان خواهد گرفت ، به همین دلیل قاضی عیاض از حبیب بن الربیع – از فقهاء مالکیه – روایت می‌کند که) ان ادعاء التاویل فی لفظ صراح لا یقبل (الشفاء2/217و الصارم ص 527 یعنی ادعای تاویل در لفظ صریح بر کفر قابل قبول نیست.

: 2مد نظر داشتن احوال و قرائنی که با فعل یا قول همراه است ؛ چون گاهی اوقات خود شخص به مسخره کردن دین و زندقه و ... مشهور است که در این صورت قول محتمل او بر صریح اطلاق می‌گردد. ابن رجب حنبلی می‌فرماید : دلالت و قرائن حال شخص بر اقوال او تاثیر میگذارد و احکام بر آن قرائن اجرا میگردد(.القواعد صفحه 322 رقم151

: 3شناخت عرف و عادت شخص و منطقه ؛ چون چه بسا الفاظی در منطقه ای بر معنا و مفهومی دلالت کنند که در منطقه ای دیگر معنایی کاملاً متفاوت با آنجا را داشته باشد بنا براین همانگونه که ابن القیم فرموده است : برای مفتی جایز نیست که در مسائلی همچون سوگند و اقرار و وصیت و ... که مربوط به الفاظ هستند بدون مراعات و در نظر گرفتن عرف و عادت شخص و منطقه ، فتوا بدهد ، و آنچه مفتی از آن لفظ فهم کرده را نباید با آنچه که مردم فهم کرده اند مقایسه کند هر چند که فهم مردم مخالف با معنی حقیقی واصلی آن لفظ هم باشد واگر این کار را نکرد خود گمراه شده و مردم را هم گمراه میکند).اعلام الموقعین فایده(43 :

قاعده نهم : فرق گذاشتن بین خصائص و علائم کفر

همانگونه که قبلاً گفتیم اگر کسی خصائص اسلام را انجام دهد حکم قطعی اسلام او داده می‌شود مگر آنکه ناقضی از نواقض اسلام در او دیده شود .وخصائص اسلام عبارت است از اعمالی که فقط مسلمان آن را انجام می‌دهد و او را ازسائر ملتها متمایز می‌کند مثل شهادتین و.....

همچنین اعمالی هم هستند که به علائم اسلام مشهوراند که بوسیله آنها حکم قطعی اسلام اوصادر نمی‌شود بلکه مظنه اسلام است و تا زمانی که در حال او تثبت و تحقیق نشود نمی‌توان با این علائم حکم اسلام او را داد.

از جمله این علائم سلام کردن است .چون شخص کافر هم سلام می‌کند و حدیث) اگر اهل کتاب بر شما سلام کردند در جواب بگوئید و علیکم (متفق علیه دال بر این مسئله است .پس نمی‌توان با آن حکم قطعی بر اسلام شخص داد.

اما آیه) لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) (نساء (94 ابن حجر در تفسیر آن می‌فرماید ":این آیه دلیل بر آن است که اگر کسی علائم اسلام را در خود نشان داد خون و مال او حلال نمی‌شود تا زمانی که در امر او تثبت نشده است -.سپس میگوید - و لازمه سخن من این نیست که هر کس علائم اسلام را در خود نشان دهد، حکم به اسلام او داده و احکام اسلامی بر او اجرا شود، بلکه باید حتما شهادتین را هم بگوید / " فتح الباری کتاب التفسیر باب17

و ابن جریر طبری هم در تفسیر آن می‌فرماید) :فَتَبَيَّنُوا (یعنی عجله نکنید در کشتن کسی که حال او بر شما مشکل شده است، بگونه ای که نمی‌دانید آن شخص کافر است یا مسلمان، و اقدام به کشتن کسی نکنید تا یقین حاصل می‌کنید که آن شخص دشمن شما، خداوند و پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

از دیگر علائم اسلام مثلاً امر به معروف و نهی از منکر، سیمای ظاهری، نام گذاری کردن مثل مسلمان و ... است.

اما در نطقه مقابل این بحث باید گفت که کفر هم خصائص و علائمی دارد .هر گاه در شخصی خصائص کفر دیده شود حکم قطعی کفر بعد از اقامه حجت و رفع موانع تکفیر در او صادر می‌شود .همچنین کفر نشانه‌هایی دارد که هرگاه در شخصی دیده شدند حکم قطعی کفر او تا در حال او تثبت نشود، صادر نمیگردد .مخصوصاً در زمان کنونی ما که گره‌های ایمان سست و گناه و معصیت در همه جا پخش شده است.

از علامات کفر که شخص به تنهایی با آنها تکفیر نمی‌شود؛ تشبه به کفار در لباس و تراشیدن ریش و .... است .این موارد از جمله گناهان بوده و شخص با آنها تکفیر نمی‌شود .چون وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در تن عبدالله بن عمرو دو لباس معصفری رنگ دید فرمود :این لباس کفار است، آنها را میوش) .رواه مسلم (پس اگر کفر بود تحذیر و انکار از آن را شدت میداد و او را به توبه کردن وا میداشت.

اما اگر نوع لباسی که فرد پوشیده از خصائص دینی غیرمسلمین مثل صلیب یا زنار باشد، با آن کافر میشود چون پیامبر صلی الله علیه وسلم در روایت ترمذی و طبرانی صلیب را با لفظ" وثن "یعنی بت نام برده‌اند.

اما حدیث" من تشبه بقوم فهو منهم " هر کس خود را به قومی تشبیه کند از آنها محسوب می‌شود .ابن تیمیه میفرماید یعنی در اندازه ای که خود را به کفار تشبیه کرده از آنها محسوب میشود) .اقتضاء الصراط المستقیم ص(95

یعنی اگر در امری کفری به کفار تشبه کند کافر گشته، اگر در امری گناه به آنها تشبه کند دچار گناه شده است.

از دیگر علائم کفار؛ گرفتن ویزا، شناسنامه، جنسیه و ....از کشورهای کفر است .در واقع دول کفری این احکام را جبراً بر مردم تحمیل کرده اند بگونه‌ای که کسب و کار، ازدواج، عبور و مرور و ....را به این کارتها مرتبط کرده‌اند .پس حکم خضوع و گردن کجی که طواغیت بر مردم اجباری کرده اند با کسی که از روی اختیار خود برای آنها ذلیل و گردن کج شده فرق می کند .بنابراین گرفتن این کارت ها به معنی راضی شدن به دین آنها نیست پس نمی‌توان با این موارد شخص را تکفیر کرد.

برای نمونه مطعم بن عدی پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابن دغنه امام ابوبکر و عاص بن وائل امام عمر را پناه دادند و همگی آن‌ها هم این پناه‌ها را قبول کردند .درحالی‌که هدف از پناه دادن آسان‌گیری بر شخص در عبور و مرور، زندگی کردن و .... بود .پس گرفتن ویزا، جنسیه و ... دلیل بر کفر شخص نیست مگر آنکه شرطی کفری صریح از او درخواست کنند و او هم قبول کند.

خلاصه کلام آنکه:

همان گونه که برای اسلام خصائص و علائم وجود دارد برای کفر نیز خصائص و علائم وجود دارد و در علائم اسلام و یا کفر حکم قطعی اسلام یا کفر شخص ثابت نمی شود مگر با تحقیق و بررسی حال شخص.

حکم در دست گرفتن پرچم طواغیت چیست؟

برخی از افراد مردم را به خاطر در دست داشتن پرچم کشورها تکفیرو برای این کار دو علت ذکر می کنند:

: 1تعظیم و احترام به این پرچم ها از نوع تعظیم بر بت ها و اصنام است.

اما این گفته صحیح نیست چون تعظیم بت همراه با خوف ، رجاء ، حب ، تقرب الی الله و ... است و شخص عقیده دارد که این بت ها نفع و ضرر می‌رسانند به همین دلیل برای آن ها تعظیم میکند .اما کسانی که پرچم در دست دارند به قصد تقرب الی الله این کار را نمی‌کنند و عقیده ندارند که نفع و ضرر را می‌رساند، پس هر تعظیمی کفر و عبادت نیست بلکه تعظیمی که همراه با حب ، رجاء، نفع ، ضرر ، تقرب و .... باشد عبادت است.

همچنین به آیه 238 سوره بقره) و قوموا لله قانتین (استدلال می کنند .می گویند که بلندشدن برای این پرچم‌ها کفر است، درحالی‌که لفظ" قنوت "در آیه منظور ایستادن برای نماز و دیگر عبادات است و شامل هر نوع ایستادن مباح یا به قصد احترامی نمی‌شود .و حال آنکه علماء حدود ده معنی برای کلمه قنوت ذکر کرده‌اند ازجمله:

خشوع، اطاعت، دعا، سکوت و ....، یکی از این معانی هم ایستادن است) .نیل الأوطار امام شوکانی کتاب اللباس .(83 همچنین در حدیث صحیح آمده که زید بن ارقم می‌گوید ما در نماز در صورت نیاز با همدیگر صحبت می‌کردیم ولی وقتی که آیه) و قوموا لله قانتین (نازل شد امر به سکوت در نماز شدیم) .متفق‌علیه (پس معلوم است که منظور از قیام در اینجا قیام در نماز است نه هر قیام دیگری.

درنتیجه مسئله قابل بحث و تحقیق است و نباید در تکفیر شخص تسرع کرد بلکه نهایت آنچه گفته می‌شود آن است که این مسئله از اعمال محتمل بر کفر و صریح نیست ، بلکه باید تبیین و تفصیل داده شود و به قصد فاعل رجوع شود .که در این صورت شخص یا دچار گناه و معصیت و یا دچار کفر صریح می‌گردد.

:2این پرچم ها رمز و نشانه نظام حاکم به غیر ما انزل الله است، و هرکسی هم که آن را بلند کند و به آن احترام بگذارد کافر گشته چون درواقع از اولیاء طواغیت و نظام کافر است.

این مسئله هم مانند مسئله قبلی نیاز به تبیین و تفصیل دارد .چون بیشتر مردم این پرچم‌ها را در حد رمز ملت و سرزمین خود می‌دانند تا رمز حاکم و نظام کافر .مثال بارز آن مردم فلسطین است که سالیان زیادی است این پرچم را در دست دارند بدون آنکه حاکم و نظامی مشخص داشته باشند.

در اینجا بحث از این نیست که این اعمال ازجمله تشبه به کفار و دعوی الجاهلیه است، بلکه بحث از این است که این عمل کفر صریح و از خصائص کفر است یا از اعمال محتمل و علائم کفر .پس باید در مسئله فرق گذاشت و تفصیل ایجاد کرد و به قصد فاعل رجوع کرد .خصوصاً در کشورهایی که اتباعشان مسلمان هستند این پرچم‌ها را با الفاظی همچون " الله‌اکبر .لا اله الا الله و " .... می نویسند که همین عمل خود نوعی التباس بر مردم است و از طرفی دیگر بی‌احترامی به این پرچم‌ها به خاطر وجود این الفاظ جایز نیست.

همچنین تکفیر کردن به خاطر آویزان کردن عکس طواغیت در اداره‌ها و .... جایز نیست تا زمانی که به قصد فاعل رجوع نشده و مسئله تفصیل داده نشده است .چون همان‌گونه که در احادیث صحیح آمده حدود 300 بت در کعبه وجود داشت با این حال هم پیامبر صلی الله علیه وسلم در اطراف حرم می‌نشست و نماز هم می‌خواند".بخاری"

همچنین مسلمانان از زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم تا زمان عبدالملک بن مروان از پول و نقود فارس و روم استفاده می‌کردند درحالی که عکس کسرای فارس و امپراتور روم بر آن‌ها کشیده شده بود.

خلاصه کلام آن که:

مادام مسئله صریح الدلاله نیست نباید در تکفیر شتاب کرد بلکه باید آن را تفصیل و به قصد فاعل رجوع کرد سپس حکم را صادر نمود.

قاعده دهم : تکفیر نکردن با شک و گمان و اهمیت دادن به طرق اثبات حکم ازنظر شرعی

یکی دیگر از اخطاء تکفیر، تکفیر کردن با شک و گمان و اهمیت ندادن به طرق اثبات آن حکم از لحاظ شرعی و ملزم کردن شخص مقابل به آن حکم است، هرچند که آن شخص آن تهمت را هم قبول نداشته باشد.

البته این مسائل بیشتر در هنگام خصومت و درگیری شخصی و نبود تقوا و ورع در بین افراد روی می‌دهد .می‌بینی که شخص به دنبال کلماتی است که طرف مقابلش بکار می‌گیرد تا لغزش‌های او را رصد کرده و بهانه‌ای برای تکفیر کردنش به دست آورد.

و گاهی اوقات هم با شک و گمان‌هایی که از طرف مقابل دارد، نصوص و ادله شرعی را آورده و با آن‌ها شروع به تکفیر کردن می کند .درحالی‌که هر کس اگر کمی از علم شرعی خوانده باشد می‌داند که برای اثبات حکم شرعی بر شخص باید حتماً دو شاهد عادل و یا اقرار خود شخص متهم وجود داشته باشد.

در قرآن کریم برای مسائلی که به حد کفر هم نمی‌رسد دو شاهد را برای اجرای حکم شرط قرار داده است .به‌عنوان‌مثال در سوره طلاق آیه دو شرط طلاق و یا رجعت زن را در دو شاهد قرار داده است، حال چه رسد به مسائل مهم و خطیری همچون تکفیر و ریختن خون.

ابن قدامه می‌فرماید :شهادت بر رده شخصی از دو نفر عادل پذیرفته می‌شود همان‌گونه که مالک و شافعی و اوزاعی و اصحاب رأی گفته‌اند و ابن منذر گفته است دراین‌باره در بین علماء اختلافی سراغ ندارم مگر قول حسن بصری که چهار شاهد را شرط گذاشته است) .المغنی کتاب المرتد(

ابن تیمیه می‌فرماید :لا تقبل شهادة العدو علی عدوه و لو کان عدلا (120/35) .یعنی شهادت دشمن و خصم علیه همدیگر پذیرفته نمی‌شود هر چند که شخص عادلی هم باشد.

امام شافعی می‌فرماید :اگر گفته شد که فلان کس نماز نمی‌خواند، سپس او انکار کرد، انکارش صدیق کرده می‌شود) .الأم(390/1

امام نووی می‌فرماید :اگر حاکم خواست شخصی را به خاطر ترک نماز بکشد ولی آن شخص بگوید من در خانه‌ام نماز خوانده‌ام، کشته نمی‌شود) .روضه الطالبین(147/2

علت آن است که حکم تارک الصلاه شخص هنوز طبق ادله شرعی که اقرار یا شهادت دو نفر عادل است ثابت نشده است .

به همین دلیل ابن وزیر می‌فرماید :از شنیع‌ترین حالات تکفیر، تکفیر با چیزهایی است که مخالف آن را رد می‌دهد و قبول ندارد) .ایثار الحق علی الخلق ص(418

ابن تیمیه می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه وسلم با علم خود و یا خبر واحد و مجرد وحی و یا با قرائن و شواهد بر کسی حدی اجرا نکرده است تا زمانی که موجبات حد با ادله یا اقرار ثابت نشده است -.سپس می‌گوید - به همین دلیل هم منافقان را نمی‌کشت درحالی‌که کافر هم بودند، اما کفر آن‌ها با ادله شرعی ثابت نشده بود) .الصارم المسلول ص(356

پس هر کس که با طرق شرعی حکمی بر او ثابت نشد، در حق او همچون نبود آن مسئله است .مثلاً شخصی زنا کرده است اما شاهدی بر او نیست، درنتیجه هرچند که حقیقتاً آن شخص زناکار است اما حکمی بر او اجرا نمی‌شود، مگر آنکه خود اقرار کند.

مسئله حائز اهمیت دیگر آن است که اگر بر شخصی شاهد هم وجود داشت که دچار ارتداد گشته بازهم پذیرفته نیست مگر آنکه علت ارتداد را هم بیان کند .مثلاً اگر گفتند فلانی کفر کرده صحیح نیست تا زمانی که آن لفظ یا فعل کفری شخص را بیان نکنند.

قاضی ابن فرحون مالکی می‌فرماید :شهادت دادن بر کفر شخصی بدون تفصیل قابل قبول نیست، اینکه شخصی بگوید فلانی کافر شده یا مرتد شده، بلکه باید بیان کند آنچه را که شنیده یا دیده است چون مردم در تکفیر مسائل اختلاف نظر دارند، و چه بسا عملی در نزد بعضی‌ها کفر محسوب گردد ولی در حقیقت این‌گونه نباشد) .تبصره الاحکام(277/2

ابن قدامه هم می‌فرماید :لا یسمع الجرح الا مفسرا) .المغنی کتاب القضاء (یعنی تجریح کردن شخصیتی بدون ذکر سبب و بدون تفصیل آن قابل قبول نیست.

قاعده یازدهم : تفصیل دادن در قاعده " کسی که کافری را تکفیر نکند ، کافر است"

از دیگر اخطاء تکفیر، اطلاق گویی در بکار بردن این قاعده است، برای فهم دقیق این قاعده باید به اصل آن نگاه کنیم و بدانیم که مستند آن چیست تا بتوانیم حدود و چارچوبی از آن به دست آوریم.

بعضی از مردم تصور می‌کنند که از بین علماء فقط ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب این قاعده را به‌کاربرده اند اما درواقع قبل از آن‌ها نیز علمای سلف صالح از آن استفاده کردند.

مثلاً سفیان بن عیینه متوفی 198 ، ابن خثیمه ، ابوبکر بن عیاش ، سلمه بن شبیب النیشابوری ،ابوزرعه ، ابوحاتم رازی و .... همگی این افراد این قاعده را بکار بسته‌اند.

اما علت بکار گیری علماء در این قاعده چیست؟

باید گفت به خاطر تحذیر و هشدار به مخاطب که مبادا در تکفیر نکردن افرادی که کفر آن‌ها با نصوص صریح و قطعی ثابت شده است، دچار تکذیب دین شوند که این نیز خود کفری دیگر است که در ادامه بیشتر توضیح می‌دهیم.

اصل این قاعده برگرفته از آیه 32 زمر و امثال دیگر این آیات است) .فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ (زمر 32 یعنی چه کسی ظالم‌تر است از کسی که بر الله دروغ می‌بندد و هنگامی‌که حقیقت و صداقت برای او آمد آن را تکذیب می‌کند.

ابن القیم می‌فرماید :جحد و تکذیب بعد از شناخت و اطلاع از موضوعی روی می‌دهد) .بدائع الفوائد(118/4

این آیه دال بر کفر کسی است که آنچه را از دین برایش معلوم شده تکذیب کند .پس اگر کفر کافری برای شخصی آشکار گشت و آن را تکفیر نکرد درواقع نصوص دال بر کفر او را تکذیب کرده است.

قاضی عیاض در الشفاء 181/2 درباره کفر یهود و نصاری می‌فرماید :نصوص قرآن و اجماع علماء متفق بر تکفیر آن‌هاست و هر کس هم در تکفیر آن‌ها توقف کند، یا این نصوص را تکذیب کرده یا در مورد آن‌ها شک دارد، و شک و تکذیب هم در مورد نصوص فقط از کافر روی می‌دهد.

پس حقیقت و تفسیر این قاعده این‌گونه است ؛ هر کس کافری را تکفیر نکند درحالی‌که نصوص قرآن و سنت به صورت قطعی الدلاله بر کفر او دلالت دارند، بعد از اقامه حجت و موجود بودن شروط و انتفای موانع، آن شخص به اجماع علماء به علت تکذیب آن نصوص تکفیر می‌شود.

ابن تیمیه در مورد فرقه باطنیه اقوال زیادی دارد که می‌توانید به مجموع الفتاوی (2/223_86_85) مراجعه کنید که در آنجا می‌فرماید : کفر فرقه باطنیه از کفر یهود و نصاری بزرگ تر است، چون نصاری خداوند را فقط در حضرت عیسی می‌بینند اما باطنی‌ها خداوند را در همه‌چیز می‌بینند به همین دلیل سخن آن‌ها به اجماع مسلمانان ظاهراً و باطناً کفر است، و هر کس ادعا کند که از احوال آن‌ها بی خبر است، پس باید از احوال آن‌ها او را خبردار کرد، پس هر کس در کفر آن‌ها بعد ازآنکه برایش تبیین شد شک کند ، او نیز همچون آن‌ها کافر گشته است، چون حال او همچون حال کسی است که در کفر یهود و نصاری و سایر مشرکین شک دارد) .انتهی با اندکی اختصار(

دقت کنید که ابن تیمیه چگونه موضوع را تفصیل می‌دهد؛ در ابتدا می‌گوید که کفر آن‌ها از کفر یهود و نصاری بزرگ تر است، سپس می‌گوید به اجماع مسلمانان اقوال آن‌ها کفر است، سپس باید شخص بی‌خبر از حال آن‌ها را باخبر کرد و در ادامه می‌گوید بعد از تبیین و اقامه حجت اگر شخصی بازهم از تکفیر آن‌ها امتناع ورزید ، تکفیر می‌شود.

بنابراین همیشه باید اقوال مجمل علماء را به اقوال مبین و مفسر خودشان ارجاع داد .پس این قاعده را باید بر کسانی که کفر آن‌ها همچون کفر یهود و نصاری آشکار و واضح است تطبیق داد چون این‌گونه اشخاص به‌منزله تکذیب نصوص قرار می‌گیرند.

البته همان‌گونه که ابن تیمیه هم فرمودند بعد از اقامه حجت و تفهیم شخص ، اگر از تکفیر آن‌ها امتناع ورزید تکفیر می‌شود.

همان‌گونه که بیان شد علماء برای تکفیر آن شخصی که کافری را تکفیر نکرده است شروط و موانعی ایجاد کرده‌اند، بنابراین تسلسل در تکفیر جایز نیست به این صورت که شخص سوم را تکفیر بکنی چون شخص دوم را تکفیر نکرده و او هم شخص اول را تکفیر نکرده است و .... یعنی مادام که برای شخص دوم شروط و موانع وجود دارد به طریق اولی برای شخص سوم نیز وجود دارد.

همچنین باید از تکفیر کسی که هنوز به خاطر بعضی از ادله یا تعارض آن‌ها در مورد کفر کافری شک دارد، خودداری کرد .همان‌گونه که در میان علماء سلف در تکفیر حجاج بن یوسف اختلاف وجود داشت اما طرفین مقابل همدیگر را تکفیر نمی‌کردند.

به‌عنوان‌مثال) سعید بن جبیر .مجاهد .شعبی .طاووس و (...که از ائمه سلف صالح هستند حجاج را تکفیر می‌کردند و این بزرگواران هرگز علمائی که او را تکفیر نکرده بودند، تکفیر نمیکردند.

حتی از امام طاووس روایت است که فرمودند) :عجبا لإخواننا من اهل العراق، یسمون الحجاج مؤمنا" (البدایه و النهایه"9/9_131

یعنی تعجب می‌کنم از برادرانمان از اهل عراق که حجاج را مؤمن می‌نامند ..علیرغم آنکه اهل عراق حجاج را تکفیر نکرده بودند اما آن‌ها را با لفظ برادر خطاب می‌کند.

یا اینکه امام شافعی و مالک تارک الصلاه را که از روی کسالت ترک نماز کند را تکفیر نکرده‌اند اما عبدالله بن مبارک و امام احمد و اسحاق بن راهویه و .... تارک الصلاه را به‌صورت کسالت هم تکفیر می‌کنند .اما هیچ‌کدام از این علماء قاعده " من لم یکفر الکافر فهو کافر "را بر هم تطبیق نداده‌اند .و سبب این اختلاف هم همچون ابن تیمیه می‌گوید تعارض ادله است) .الفتاوی(261/12

خلاصه کلام آنکه:

اگر فردی، کسانی را که با نصوص شرعی کفر آن‌ها ثابت شده تکفیر نکند) مثل یهود و نصاری و یا اینکه شخص دچار کفری واضح و جلی شده است که بر کسی کفر آن پنهان نیست بلکه اجماع بر کفر آن وجود دارد یا اینکه در نزد خود شخص، طرف مقابل کافر است ولی از تکفیر آن امتناع کند(، این قاعده " من لم یکفر الکافر فهو کافر " بر او منطبق می‌شود.

اما اگر کفر شخصی مورد اختلاف قرار گرفت بسبب تعارض ادله یا شبهه و .... نباید طرفین همدیگر را تکفیر کنند.

قاعده دوازدهم : تکفیر نکردن با لازمه قول

از دیگر اخطاء تکفیر، تکفیر کردن با لازمه و سرانجام اقوال است .و آن این است که شخص مکلف قولی صریح که دال بر کفر است را نمی‌گوید بلکه قولی را می‌گوید که لازمه آن قول، کفر می‌شود درحالی که خود اصلاً نیت آن لازمه را نداشته است .

ابن حزم می‌فرماید :کسی که مردم را با لازمه اقوالشان تکفیر کند خطا و اشتباه کرده است – سپس می‌گوید – صحیح آن است که شخص مگر با خود اقوال" صریح "و اعتقاداتش تکفیر نمی‌شود) .الفصل.(3/294

قاضی عیاض می‌فرماید :کسانی هستند که معتزله را تکفیر کرده‌اند چون بعد از اثبات وصف، صفت را از خدا نفی کرده‌اند مثلاً می گویند :خداوند عالم است ولی علم ندارد .افرادی که قائل به لازمه قول هستند و با سرانجام قول یا عمل حکم می‌دهند، اصحاب این نوع تفکر را هم تکفیر می کنند و می گویند که نفی صفت شامل نفی وصف هم می گردد یعنی محال است کسی عالم باشد ولی علم نداشته باشد .اما در مقابل دسته‌ای دیگر هم هستند که آن‌ها را تکفیر نمی کنند، چون می گویند که اگر از آن‌ها در مورد عقایدشان سؤال شود می گویند که ما هرگز به چنین لازمه‌ای از اقوالمان معتقد نیستیم و همگی می‌دانیم که آنچه شما میگویید کفر است و .... به همین دلیل از تکفیر کردن آن‌ها خودداری کرده‌اند .و قول صحیح و راجح هم تکفیر نکردن آن‌هاست .چون این افراد در زمان صحابه و تابعین با این دیدگاه و اقوال وجود داشته‌اند ولی بازهم حکم ارتداد آن‌ها صادر نشده و با آن‌ها مثل مسلمان معامله شده است هر چند که باید این نوع افراد را با آنچه لایق به خودشان است تنبیه و تعزیر داد) .کتاب الشفاء (2/293.5 با اختصار.

در دین خدا صادر کردن حکم ارتداد مسلمان یا اسلام کافر بسیار مهم است، بنابراین نباید در تکفیر کردن شخص به لوازم اقوال او مراجعه کرد هرچند که اگر آن شخص در تأویل آوردن برای اقوال خود دچار تناقض هم شود.

مثل شخص معتزله که ثابت می کند خدا عالم است ولی نفی علم می کند که لازمه قول آن‌ها نفی عالم بودن خدا هم می‌شود.

یا اینکه شخص جهمیه‌ای در تعریف ایمان می گوید؛ ایمان فقط معرفت است که لازمه قول او این می‌شود که شیطان، فرعون، یهود و نصاری همگی مسلمان باشند .که اگر خود به این لازمه معتقد باشد به معنی تکذیب صریح قرآن و کفر صریح است، اما خود به این لازمه قول معتقد نیست.

پس همان‌گونه که علماء گفته‌اند" لازم المذهب لیس بمذهب "لازمه‌ی قولی که در مذهبی برداشت می‌شود خود آن مذهب نیست .)رجوع شود به شرح مسلم نووی 7/142 و فتح الباری کتاب استتابه المرتدین و الشفاء قاضی عیاض 7/2 و(276

از شیخ الاسلام ابن تیمیه سؤال شد که آیا لازمه مذهب، مذهب است؟

فرمود :قول راجح و صحیح آن است که لازمه مذهب، مذهب آن شخص نیست به شرطی که خود را ملزم به آن مذهب نکرده باشد، پس اگر آن مذهب و لازمه قول را انکار و نفی کرد، اضافه آن سخن به آن شخص کذب و دروغ علیه اوست .بلکه این مطلب دال بر فساد مذهب و تناقض اقوالش هست -.سپس میگوید - پس اگر لازمه مذهبی مذهب آن شخص می‌بود می‌بایست تمامی افرادی را که درباره استواء و صفات خدا حرف زده‌اند را تکفیر نمود) .مجموع الفتاوی(20/121

و درجایی دیگر می‌فرماید :لازمه قول دو نوع است، اگر صاحب آن قول لازمه قول خود را پذیرفت، پس آن لازمه حق و به او نسبت داده می‌شود، و اگر آن را نپذیرفت ناحق و به او نسبت داده نمی‌شود) .مختصرا .فتاوی 6/25 و(29

در آخر قول امام ذهبی را نقل می‌کنم که فرمود :نعوذ بالله من الهوی والمراء فی الدین و ان نکفر مسلماً موحدا بلازم قوله و هو یفر من ذلک اللوازم) .الرد الوافر لابن ناصر الدین صفحه(48

خدایا به تو پناه میبرم از هوای نفس و جدل کردن در دین و از اینکه مسلمان موحدی را با لازمه اقوالش تکفیر کنم درحالی که او از لازمه اقوالش فرار می کند.

قاعده سیزدهم : تکفیر نکردن کسی که بدون توبه از گناه بمیرد

یکی دیگر از اخطاء تکفیر؛ تکفیر کردن کسی است که دچار گناه کبیره غیر مکفره شده و قبل از آنکه توبه کند مرده است، اینان گناهان صغیره را از این قاعده مستثنی می‌کنند تا به گمان خود، خویشتن را از مذهب خوارج جدا کنند، در حالیکه در میان خوارج افرادی هستند که با گناه صغیره، شخص را تکفیر نمی‌کنند و حتی بعضی از خوارج قائل به عذر به جهل و عدم تکفیر با گناه کبیره هم هستند.

این نوع تفکر مخالف برخی از آیات و احادیث صحیح می‌باشد، مثلاً در آیات 116 و 48 سوره النساء میفرماید) ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء(

همچنین احادیثی که درباره شفاعت و خروج مردم از آتش جهنم وارد شده اند همگی بر نقد این تفکر هستند .هر چند که اصحاب این تفکر این آیات و احادیث را منوط به توبه قبل از مرگ کرده اند، اما غافل از آنکه توبه کردن، گناهان را محو میکند، یعنی هر چند که گناه شخص بزرگ و مرتکب کفر و شرک هم شده باشد مادام که توبه کند خداوند او را میبخشد.

ابن حزم با استناد به آیه قصاص و آیات 9 و 10 سوره حجرات میفرماید :اینکه خداوند " قاتل و مقتول " را برادر همدیگر نامیده، مستلزم آن است که کافر نیستند - سپس میگوید - و برای هیچ کس جایز نیست که بگوید خداوند ثبوت برادری ایمانی آنها را به توبه کردن مرتبط کرده است، چون نص آیه دال بر این است که در هنگام بغی و سرکشی و قبل از آنکه آن گروه باغی به سوی حق بازگردد، برادر بوده اند) .الفصل(3/236/

در اینجا صحبت از گناه غیر مکفره است که شخص بدون توبه مرده است چون اگر با توبه بمیرد، بر آن گناه مواخده نمیشود " مگر آنکه حق الناس باشد " اما اگر گناه مکفره باشد خداوند برای مغفرت او شروطی قرار داده است که) فان تابوا و اقاموا الصلاه و آتوا الزکاه فاخوانکم فی الدین (توبه، خواندن نماز و پرداخت زکات می‌باشد.

در حدیثی قدسی که امام مسلم روایت کرده خداوند می‌فرماید :کسی که عمل نیکی انجام دهد ده برابر و بیشتر برایش نوشته می‌شود و کسی که گناهی انجام بدهد به‌اندازه همان گناه عقاب برایش نوشته می‌شود یا اینکه او را خواهم بخشید - سپس می‌فرماید - هر کس ملاقات من را بکند درحالی که به اندازه زمین گناه کرده است مادامی که برای من شریک قائل نشده است، من نیز با بخششی به اندازه زمین به ملاقات او خواهم رفت.

در این حدیث اشاره به آن شده که گناه بیشتر از خودش نوشته نمی‌شود یا اینکه بخشیده می‌شود به شرط آنکه دچار شرک نشده باشد . امام نووی در شرح آن می‌فرماید :مذهب حق آن است که اگر شخصی دچار گناهی غیر مکفره شد و بدون توبه از آن بمیرد، نمی‌توان با قاطعیت حکم به جهنم رفتن او را صادر کرد بلکه باید گفت که تحت مشیئت و خواست خداست یعنی اگر خواست او را می‌بخشد و اگر هم نخواست او را به اندازه گناه مجازات می‌کند و این" مذهب حق "برخلاف خوارج و معتزله است " شرح مسلم4/297

همچنین اگر قرار بود انسان با گناه کبیره‌ای که از آن توبه نکرده است تکفیر شود، پس حکمت و علت در متفاوت بودن حدود و عقوبات شرعی در چیست؟ چرا عقوبه همه گناهان کبیره قتل نیست؟ حد و عقوبه گناه برای پاک شدن و محو جرم اخروی آن گناه بر شخص است درحالی که اگر شخصی دچار ارتداد شود باید حتماً کشته شود و این کشته شدن هم جرم و عقوبه اخروی او را کم نمی‌کند.

برای تفصیل بیشتر به کتاب الفرق بین الفرق عبدالقاهر بغدادی 2/351 و مجموع الفتاوی ابن تیمیه 7/296 رجوع کنید.

قاعده چهاردهم : جدایی افکندن بین نصوص وعید وارد شده بر اصل ایمان و واجب ایمان

یکی دیگر از اخطاء تکفیر، حمل نصوص وعید مربوط به ایمان واجب ، بر اصل ایمان می باشد .چون همان‌گونه که ابن تیمیه در کتاب الایمان می‌گوید، ایمان سه مرتبه دارد " اصل ایمان - ایمان واجب - مستحب ایمان"

اصل ایمان :هر قول و عملی که انسان با ترک آن کافر می‌شود پس انجام دادن آن جزو اصل ایمان است) مثل گفتن شهادتین (و هر قول و عملی که انسان با انجام دادن آن کافر می‌شود پس ترک کردن آن از اصل ایمان است) مثل به فریاد خواندن مردگان](پس در مرتبه اصل ایمان صحبت از اسلام و کفر شخص است .[و هرکسی که اصل ایمان را داشته باشد وارد بهشت می‌شود چه در ابتدا وارد جهنم شده باشد و چه نشده باشد.

ایمان واجب :هر عملی که درباره تارک آن وعیدی آمده ولی ترک کننده آن تکفیر نشده است، پس انجام دادن آن از ایمان واجب است) مثل نیکی به والدین (و هر عملی که درباره انجام دهنده آن وعیدی آمده ولی انجام دهنده آن تکفیر نشده باشد، پس ترک کردن آن از ایمان واجب است) مثل دزدی کردن] (پس در ایمان واجب صحبت از واجب و حرام است نه کفر و ایمان [و هر کس هم که در ایمان واجب تقصیری داشته باشد به‌گونه‌ای که واجبی را اهمال یا مرتکب حرامی شده باشد از اصحاب کبائر است .یعنی در دایره اسلام است و تحت المشیئة می‌باشد اگر خدا خواست او را می‌بخشد و اگر هم نخواست به اندازه آن گناه وارد جهنم می‌شود ولی درعاقبت به بهشت می‌رود.

ایمان مستحب :درجه‌ای بالاتر از ایمان واجب است یعنی انجام دادن مستحبات و ترک امور مشتبه و مکروهات،] یعنی صحبت از امور سنت و مکروه است [و کسی هم که این سه مرتبه ایمان) اصل و واجب و مستحب (را داشته باشد، جزو سابقی‌ای است که مستحق دخول بهشت بدون عذاب قبلی می‌باشد.

پس طبق آن جه که گفته شد میگوییم :هر عبادتی ایمان است ولی هر گناهی کفر اکبر نیست .وهمان گونه که ایمان و عبادات درجات متفاوتی دارد که بعضی از آنها مندرج در اصل ایمان و بعضی در واجب و بعضی دیگر هم در ایمان مستحب هستند، به همان صورت هم گناه و معاصی درجاتی دارد که بعضی از آنها نقیض اصل ایمان و بعضی دیگر نقیض واجب ایمان و بعضی دیگر هم نقیض ایمان مستحب هستند .همان‌گونه که خداوند در سوره حجرات بین کفر و فسق جدایی انداخته است) و کره الیکم والکفر و الفسوق و العصیان(...

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (254/12) ایمان را به درختی تشبیه می‌کند که دارای ریشه و برگ و شاخه است که اگر برگ‌های آن جدا شود اسم درخت از آن منتفی نمی‌شود و اگر شاخه‌های آن هم جدا شوند باز به همان شکل ولی درختی ناقص هست -سپس می گوید - ایمان سه مرتبه است:

رتبه سابقین مقربین) ایمان مستحب(، رتبه المقتصدین) ایمان واجب(، رتبه الظالمین) اصل ایمان (به همین دلیل علماء گفته‌اند که از اهل قبله کسی را با گناه کردن تکفیر نمی‌کنند) مگر آنکه آن گناه را حلال بداند (که اشاره به بدعت خوارج است که با هر گناهی، شخص را تکفیر می‌کنند) .الفتاوی 254/12 با اختصار(

خلاصه کلام ؛ کفر زمانی روی می‌دهد که به اصل ایمان خلل وارد کند نه واجب ایمان .و تکفیر کردن فقط و فقط با قول و عمل ظاهری صورت می‌گیرد و ربطی به قلب ندارد چون احکام دنیا بر ظاهر جاری می‌شود و قلب هم چیزی غیبی و غیر منضبط است، نتیجتاً حکم تکفیر شخص به خاطر آنچه در قلب نهان داشته ، داده نمی‌شود مادام که آن را اظهار نکرده است.

همچنین باید دقت داشت نصوص وعید وارد شده در قرآن و سنت، به خاطر نقض در اصل ایمان یا ایمان واجب است، پس باید این صیغه‌های محتمل را بر محکم و مبین آن ارجاع داد تا فهمید که وعید وارده برکدام شعبه ایمان اطلاق می‌گردد.

قاعده پانزدهم : فرق گذاشتن در نواقض اصل ایمان با نواقض ایمان واجب یا مستحب

یکی دیگر از اخطاء تکفیر حمل نصوص وعید مربوط به ایمان واجب بر اصل ایمان است .چون همان‌گونه که ابن‌تیمیه در کتاب الایمان می‌گوید؛ ایمان سه مرتبه است :اصل ایمان، واجب ایمان و مستحب ایمان" .قال :و هو مرکب من اصل لا یتم بدونه، و من واجب ینقص بفواته نقصا یستحق صاحبه العقوبة، و من مستحب یفوت بفواته علو الدرجة".

ایمان تشکیل شده است از " اصلی " که بدون آن ایمان فایده‌ای ندارد، و از " واجبی " که بدون آن در ایمان شخص نقص وارد می‌شود و مستحق عذاب و عقوبه ی خداوند است، و ایمان شامل ایمان "مستحب " نیز می‌باشد که بدون ایمان مستحب علو درجه یا درجات بلند را از دست می‌دهد.

اصل ایمان :

أن کل قول أو عمل یکفر تارکه ففعله من اصل الایمان و کل قول أو عمل یکفر فاعله فترکه من اصل الایمان و من أتی بأصل الایمان دخل الجنة اما ابتداء و اما مآلا.

اصل ایمان هر قول و عملی که شخص با ترک کردن آن ها کافر بشود، پس انجام دادن آن از اصل ایمان است .و هر قول و عملی که انسان با انجام دادن آن‌ها کافر بشود ترک آن از اصل ایمان است و هر کسی که اصل ایمان داشته باشد وارد بهشت می‌شود چه در ابتدا)و بدون آنکه عذابی ببیند (و چه در آینده) بعد از دیدن عذاب.(

قال ابن‌تیمیه :لیس کل من قام به شعبة من شعب الایمان یصیر مومنا حتی یقوم به اصل الایمان) .اقتضاء الصراط المستقیم (86 هرکسی که شعبه‌ای از شعب ایمان را داشته باشد مومن نیست تا دارای اصل ایمان نباشد.

ایمان واجب:

أن کل ما ورد فی ترکه وعید و لم یکفر تارکه ففعله من الایمان الواجب :مثل أداء الامانه، و برّ الوالدین، و الاجهاد الواجب و صله الرحم و نحو ذلک .و کل ما ورد فی فعله وعید و لم یکفر فاعله فترکه من الایمان الواجب :کالزنا، و الربا، و السرقه و شرب الخمر و الکذب.

هر عملی که در انجام دادن آن‌ها وعیدی از طرف خداوند یا پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده ولی انجام دهنده ی آن تکفیر نشده باشد، پس ترک کردن آن از ایمان واجب است، و انجام دادن آن از ایمان واجب می‌باشد، مانند :ادای امانت، نیکی به والدین، ادای جهاد واجب در راه خدا و صله ی رحم .و هر عملی که در انجام دادن آن‌ها وعیدی آمده باشد ولی ترک کننده‌ی آن تکفیر نشده باشد پس ترک آن از ایمان واجب است، مانند :زنا، ربا، سرقت، دزدی و شراب‌خواری.

هرکس در ایمان تقصیر داشته باشد که واجبی را انجام نداده یا حرامی را مرتکب شده باشد از اصحاب کبایر است .یعنی باوجود گناهی که مرتکب شده است بازهم جزء مسلمانان است و تحت المشیئة است .اگر خدا خواست او را می‌بخشد و اگر هم نخواست به اندازه گناهش در جهنم می‌ماند ولی در عاقبت به بهشت می‌رود.

ایمان مستحب:

درجه‌ای بالاتر از ایمان واجب است که عبارت است از انجام مستحبات و ترک مشتبهات و مکروهات.

کسی که این سه مرتبه ایمان را داشته باشد جزء سابقین است و مستحق دخول در بهشت بدون عذاب قبلی می‌باشد.

پس طبق آنچه گفته شد می‌گوییم :أن کل طاعه ایمان و لیس کل معصیه کفر اکبر) هر طاعتی ایمان است و هر معصیتی کفر اکبر نیست.(

همان‌گونه که طاعت درجات مختلفی دارد که بعضی از آن مربوط به اصل ایمان است و بعضی مربوط با ایمان واجب و بعضی مربوط به ایمان مستحب است به همین صورت گناه هم دارای این سه مرتبه می‌باشد) کفر، گناه کبیره، گناه صغیره .(همچنان که در سوره‌ی حجرات خداوند بین کفر و فسق و عصیان جدایی انداخته است:

(وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ)} حجرات.{7 :

و کفر و فسق و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است.

پس هر گناهی کفر نیست، بعضی از گناهان کفر هستند و بعضی حرام و بعضی‌ها مکروه .شیخ الاسلام ابن‌تیمیه مثال زیبایی برای ایمان ذکر می‌کند، ایمان را به درختی تشبیه می‌کند، می‌فرماید :ایمان همچون درختی است که دارای ریشه و برگ و شاخه است .اگر این درخت برگ‌هایش را از دست بدهد، بازهم به‌عنوان درخت شناخته می‌شود .و با از دست دادن شاخه‌هایش باز لفظ درخت بر آن جاری می‌شود، ولی درختی است ناقص و ناتمام .پس در این مورد می‌فرماید) :فیفعل مثل ذلک فی مسمی الایمان و الدین(، در مورد حقیقت دین و ایمان هم به همین شکل و منوال است.

و می‌فرماید ایمان سه درجه است:

: 1ایمان سابقین و مقربین :کسانی که به درجه سابقین اول و مقربین رسیده‌اند) :و هو ما أتی فیه بالواجبات و المستحبات من فعل و ترک (کسی است که علاوه بر اصل ایمان تمام واجبات و مستحبات " که شامل اوامر و نواهی می شوند " را ادا کرده است.

: 2مقتصدین یا اصحاب الیمین :که در قرآن ذکر شده است) :و هو ما أتی فیه بالواجبات من فعل و ترک (کسی است که علاوه بر اصل ایمان فقط انجام واجبات را کرده است.

: 3ظالمین :کسانی هستند که) و هو ما یترکه فیه بعض الواجبات أو یفعل بعض المعذورات(، کسانی که در انجام واجبات کوتاهی کرده‌اند و بعضی از گناهان را مرتکب شده‌اند.

به همین علت علمای اهل سنت در مورد مردم مسلمان در کتاب‌های عقیده ذکر کرده‌اند) :أنهم لا یکفرون أحد من اهل قبله بذنبهم اشاره الی بدعت الخوارج المکفره بمطلق الذنب (علمای اهل سنت هر کسی از اهل قبله را با هرگناهی کافر نمی‌شمارند، لفظ " بذنب یا اهل قبله "را که ذکر کرده‌اند در واقع اشاره دارند به بدعت خوارج که انسان را با هر گناهی کافر می‌پندارند.

اما اصل ایمان که عبارت است از اقرار و تصدیق و انقیاد؛ اقرار به آنچه که پیامبران آورده‌اند و تصدیق آن‌ها و انقیاد و گردن کج بودن در برابر آن‌ها، این اصل ایمان است که ایمان بدون آن هیچ نفعی ندارد) الفتاوی، ج.(254 :12

پس باید به یاد داشت که کفر زمانی روی می‌دهد که به اصل ایمان خلل وارد کند، اما تکفیر فقط و فقط با قول و عمل ظاهری روی می‌دهد و ربطی به نیت و قلب ندارد، چون احکام در دنیا بر ظاهر جاری می‌شود و قلب هم چیزی غیبی و غیر منضبط است .نتیجتاً حکم تکفیر شخص به خاطر آنچه در قلب اوست داده نمی‌شود درصورتی‌که آن را ظاهر نکرده باشد.

هم‌چنین باید دقت کرد که نصوص وعیدِ وارد شده در قرآن و سنت به‌خاطر ایجاد نقص در اصل ایمان و یا واجب ایمان است، پس این صیغه های محتمل را باید به صیغه های محکم و مبین دیگر آن ارجاع داد تا فهمید که وعید مربوطه درباره کدام یک از مرتبه‌های ایمان است، درباره ی اصل ایمان یا واجب ایمان و یا مستحب آن .والله تعالی اعلم بالصواب

قاعده شانزدهم : فرق گذاشتن بین ایمان حقیقی و ایمان حکمی

ایمان حقیقی :از امور غیبی و باطنی است که حکم آن فقط به‌سوی خداست و احکام قیامت از عقاب و ثواب به آن بستگی دارد و فقط خداوند به حقیقت آن ایمان آگاه است.

ایمان حکمی :ایمانی است که ظاهر و آشکار است و به وسیله ی آن بین مسلم و کافر فرق گذاشته می‌شود.به وسیله ی این ایمان حکمی، شخص خون و مالش مصون می‌ماند .در ابتدا با گفتن شهادتین ثابت می‌شود و سپس آنچه از خصایص اسلام است، فرد باید انجام دهد تا این اسلام حکمی بر او ثابت بماند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه میفرماید :ایمان ظاهری و حکمی که در دنیا احکام به وسیله ی آن اجرا می‌شود، مستلزم ایمان باطنی و درونی نیست، ایمان باطنی که شخص به وسیله ی آن در قیامت از سعادتمندان خواهد بود) .الفتاوی، ج.(133 :7

همچنین می‌فرماید :واجب است بین احکام ایمان ظاهری که در دنیا بین مردم با آن حکم و بین احکام ایمان حقیقی که در قیامت با آن حکم داده می‌شود ازجمله ثواب و عقاب فرق گذاشته شود .پس مؤمن مستحق به بهشت به اتفاق تمام اهل قبله باید در باطن نیز حتماً مؤمن باشد) همان، ج.(137 :7

سپس به مسئله‌ی منافقان اشاره می‌کند که علی رغم آن که در باطن مشرک بوده‌اند اما در احکام دنیایی همچون یک مسلمان کفن و دفن و بر آن‌ها نماز خوانده شده و در قبرستان مسلمین دفن شده‌اند، درحالی که با نص قرآن اگر کسی نفاقش آشکار گشت نمازخواندن بر او جایز نیست پس احکام در دنیا بر ظاهر است، و خداوند خود متولی درون و نهان است) همان، ج.(138 :7

خداوند در سوره ممتحنه آیه 10 بین ایمان حکمی و ایمان حقیقی فرق گذاشته است و می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ)

اي مؤمنان !هنگامي كه زنان مؤمن به سوى شما مهاجرت كردند، ايشان را بيازماييد - خداوند از ايمان آنان آگاهتر است) تا شما -(هرگاه ايشان را مؤمن يافتيد، آنان را به‌سوي كافران برنگردانيد.

که گفته (اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ) یعنی خداوند به" حقیقت ایمان "آنها آگاهتر است .و این‌که فرموده (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ) اگر دانستید که آنها مومن هستند، أي :بحسبِ ما يظهر لكم و هو الايمان الحكمي، برحسب آنچه که از ایمان حکمی دنیایی بر شما ظاهر گشت.

به همین دلیل از سلف صالح سفیان ثوری و ابن مبارک می‌گفتند ":مردم در نزد ما در احکام ارث و سایر احکام دنیایی مؤمن هستند و همچون یک مسلمان با آنها رفتار می‌شود " و حقیقت ایمان آنها را نمی‌دانیم که نزد خدا چه ایمانی دارند) الخلال، کتاب السنه 3/567و ابن بطه، الابانة الكبرى، ج.(2: 782

ابن قیم میفرماید:خداوند احکام را به ایمان درونی بدون آن که دلالتی از قول و عمل بر آن ظاهر بشود مرتبط نکرده است) .اعلام الموقعین ج) .(3: 117 تا قول و عمل ظاهری را انجام ندهد حکم بر ایمان او داده نمی‌شود، هرچند شخص حقیقتاً در دل مومن باشد ولی تا در قول و عمل چیزی از او صادر نشود آن حکم بر او اجرا نمی‌شود(.

هم‌چنین حدیث مسلم که پیامبر صلی الله علیه وسلم به‌عنوان انکار و اعتراض به اسامه فرمود :أفلا شققت عن قلبه؛ چرا قلبش را پاره نکردی؟ تا بدانی که آیا کلمه لا اله الا الله را با زبان گفته یا با قلب.

امام ابوجعفر طحاوی در مورد اهل قبله می‌فرماید :و لا نشهد علیهم بکفر و لا نفاق ما لم یظهر منهم شیئ من ذلک ونذروا سرائرهم الی الله.درمورد اهل قبله شهادت بر کفر آنها نمی‌دهیم و هم‌چنین بر نفاق آنها شهادت نمی‌دهیم مادام که چیزی از نفاق و کفر از آنها روی نداده باشد، و باطن آنها به خدا واگذار می‌کنیم " که در درون و باطن آنها چه دارند"

و هم‌چنین شارح عقیده طحاوی ابن ابی العز حنفی در شرح این جمله امام طحاوی می‌فرماید :چون ما امر شده‌ایم برحسب ظاهر حکم بدهیم و از ظن و گمان و تبعیت از چیزی که بر آن علم نداریم، نهی شده‌ایم.

خداوند در سوره منافقون آیه 2 می‌فرماید :(اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

آنان سوگندهاي) دروغين (خود را سپري) براي رهايي از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره‌ي واقعي خويش (مي‌گردانند، و) خود را و مردمان را (از راه خدا بازمي‌دارند .ايشان چه كار بدي مي‌كنند!

ابن حجر می‌فرماید :این آیه دلیل بر آن است که اظهار ایمان) حکمی (مانع کشته شدن می‌شود، وتمامی علما بر این متفق هستند که احکام در دنیا برحسب ظاهر اجرا می‌شود و حکم دل و درون شخص مربوط به خداوند است.

قاعده هفدهم : فرق گذاشتن در بین ولاء ايماني و تعامل نيک داشتن با کافر

یکی دیگر از اخطاء تکفیر، فرق گذاشتن بین ولاء و حب و دوستی‌ای که کفر است با معاشرت و احسان کردن به شخص کافر بخاطر مصلحتی هم‌چون دعوت و غیره است.

معاشرت و نیکی کردن به پدر و مادر مشرک و کافر با نص قرآن ثابت شده است:

(وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)} لقمان.{15 :

هر گاه آن دو) پدر و مادر(، تلاش و کوشش کنند که چيزي را شريك من قرار دهي که کم ترين آگاهي از بودن آن سراغ نداري، از ايشان فرمان برداري مکن .با ايشان در دنيا به طرز شايسته و به گونه ي بايسته اي رفتار کن و راه کساني را در پيش گير که به جانب من)با يکتاپرستي و طاعت و عبادت (رو کرده‌اند .بعد هم همه به سوي من برمي‌گرديد و من شما را از آنچه) در دنيا (مي‌کرده‌ايد آگاه مي‌سازم .

پس دوست داشتن این که خیر و هدایتی به آنها و دیگر کفار برسانی چیزی است که با حب و دوستی و ولاء منهی فرق می‌کند . خداوند در آیه 8 و 9 سوره ممتحنه در بین این دو مسئله فرق گذاشته است:

(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ -إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

خداوند شما را باز نمي‌دارد از اين که نيکي و بخشش بکنيد به کساني که به سبب دين با شما نجنگيده‌اند و از شهر و ديارتان شما را بيرون نرانده‌اند .خداوند نيکوکاران را دوست مي‌دارد . بلکه خداوند شما را بازمي‌دارد از دوستي ورزيدن با کساني که به خاطر دين با شما جنگيده‌اند، و شما را از شهر و ديارتان بيرون رانده اند، و براي اخراج شما پشتيباني کرده‌اند و ياري داده‌اند .کساني که ايشان را به دوستي گيرند، ظالم و ستمگرند.

از آنجا که خداوند ازدواج با زن اهل کتاب را جایز گردانده است پس نتیجتاً جایز است با او نشست و صحبت کرد و دیگر امور معروف و نیکی را با او داشت و خداوند رحمت و مودت طبیعی) نه ایمانی (را بین زن و مرد به وجود آورده است.

اما آنچه که مهم است که در اینجا به آن اشاره کرد آن است که مقام و مرحله دعوت و تألیف قلوب مستلزم ایراد حکمت و موعظه حسنه و نرمی در کلام است، درحالی‌که مقام و مرحله جهاد با کفار مستلزم شدت و غلظت و قلع و قمع است) البته جهاد و قتال هم دارای آداب و اخلاقی است که نباید از آن تخطی کرد.(

خداوند در سوره توبه آیه 6 می‌فرماید :

(وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ)

)اي پيغمبر (!اگر يكي از مشركان) و كافراني كه به شما دستور جنگ با آنان داده شده است (از تو پناهندگي طلبيد، او را پناه بده تا كلام خدا) يعني آيات قرآن (را بشنود) و از دين آگاه شود و راجع بدان بينديشد .اگر آئين اسلام را پذيرفت، از زمره‌ي شما است، و اگر اسلام را نپذيرفت (پس از آن او را به محلّ امن) و مأوي و منزل قوم (خودش برسان) تا از خطرات راه برهد و بدون هيچ گونه اذيّت و آزاري به ميان اهل و عيال خويشتن رود .(اين) پناه دادن (بدان خاطر است كه مشركان مردمان نادان) و ناآگاه از حقيقت اسلام (هستند.

پس اگر مشرکی طلب همسایگی شما را کرد تا کلام و هدایت خداوند را بشنود هرچند که کفار حربی هم باشد، خداوند امر کرده است که او را امان دهیم و این یعنی جایز بودن احترام و معامله و معاشرت نیک با آنها داشتن، سپس اگر ایمان هم نیاورد باید او را به مکان خودش برگرداند بدون آنکه به او آسیب و ترسی برسد .پس بین کسی که به هدایت روی کرده و خود درخواست کرده هر چند که کافر حربی هم باشد و بین کسی که از همان ابتدا از هدایت روی گردانده و تکبر می کند ، فرق وجود دارد.

خداوند به موسی و برادرش امر کرده که به سوی رأس طاغوت زمان یعنی فرعون بروند و با نرمی و آرامی با او حرف بزنند:

(اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى)} طه{43 :، به سوي فرعون برويد كه سركشي كرده است.

اما زمانی که فرعون بر کفر خود مُصر شد و تکبر ورزید و به هدایت پشت کرد و به آن‌ها وعیدهایی داد آنجا بود که موسی فرمود:

(قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا)} اسرا.{102 :

) موسي به فرعون (گفت :تو كه مي‌داني كه اين معجزه‌هاي روشني بخش را جز صاحب آسمان‌ها و زمين نفرستاده است) و تو كاملاً آگاهانه حقائق را انكار مي‌كني (و من معتقدم كه تو اي فرعون !هلاك مي‌گردي.

ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر آیه :(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)} نحل.{125 :

)اي پيغمبر (!مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهاي نيكو و زيبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ايشان به شيوه‌ي هرچه نيكوتر و بهتر گفتگو كن؛ چرا كه بي‌گمان پروردگارت آگاه‌تر) از همگان (به حال كساني است كه از راه او منحرف و گمراه مي‌شوند و يا اين كه رهنمود و راهياب مي‌گردند.

می‌فرماید مردم سه دسته هستند:

: 1إما ان یعترف بالحق و یتبعه، فهذا صاحب الحکمة؛ یعنی کسی است که اعتراف به حق می کند و از آن تبعیت می‌کند، پس این شخص کسی است که باید با حکمت با او سخن گفت.

2: إما أن يعترف به ولكن لايعمل به فهذا يوعظ حتى يعمل، کسی است که حق را می‌شناسد ولی به آن عمل نمی‌کند، پس او کسی است که باید پند و اندرز داده شود تا به آن عمل می کند.

3: و إما أن لايعترف به فهذا يجادل بالتي هي أحسن، و کسی است که به حق اعتراف نمی‌کند و او کسی است که باید با شیوه‌ی احسن با او مجادله کرد و از آنجا که مجادله گمان خشم و نفرت و ناراحتی دارد باید با احسان و بهترین وجه انجام گیرد تا منفعت و ثمره‌ای داشته باشد) فتاوی، ج.(23 :2

پیامبرصلی الله علیه وسلم بهترین نمونه در نیکی کردن به قومش بود زمانی که قومش با او جنگیدند و اصحابش را آزار داده و کشتند و از خانه و کاشانه بیرون راندند ولی باز هم در فتح مکه آن‌ها را بخشید درحالی‌که کافر بودند .هم‌چنین امام بخاری در کتاب صحیح خود باب‌های متفاوتی دارد از جمله باب :قبول الهدية من المشرک و باب الهدية للمشرک و باب عيادة المشرک.

قاعده هجدهم : در هم آمیختن موضوعات ولاء و حب کافران با مداهنه و مدارات

یکی دیگر از خطاهای تکفیر که در بین مردم حماسی شایع است؛ اختلاط موضوعات توّلی و محبت با کافر) که خود نوعی کفر است (و مداهنه‌ای که از نظر شرع حرام و مدارای مشروع می‌باشد .مداهنه امری کفری نمی‌باشد اما حرام است، ولی مدارا امری جایز است که البته افراد حماسی بین این دو موضوع تفاوت قایل نیستند و مردم را به خاطر این موضوع تحت فشار قرار می‌دهند و آنان را تکفیر می‌کنند، در واقع چیزی را انکار می‌کنند که شرع به آن سفارش کرده است .هم چنان که بسیار دیده شده است که شخص غلوکننده در تکفیر، مردم را از ورای بحث مدارا تکفیر می‌کند .این کار دوری از حق و گمراهی می‌باشد و لازم است این موضوع روشن شود و بین دو موضوع مداهنه و مدارا فرق گذاشته شود.

1: امام بخاری در صحیحش در کتاب الأدب باب المدارات مع الناس از امام ابو درداء نقل می‌کند :انا لنکشر في وجوه اقوام و انا قلوبنا لتلعنهم؛ ما در مقابل کسانی گشاده روی بودیم درحالی که قلب‌مان آنان را نفرین می‌کرد .ابن حجر در فتح الباری این‌گونه موضوع را می‌شکافد :لفظ) لنکشر (به معنای نمایان شدن دندان‌ها می‌باشد که بیشتر در هنگام خنده به آن اطلاق می‌شود، با خنده رویی مردمی را ملاقات می‌کردیم که قلب‌مان آنها را نفرین می‌کرد.

امام ابن بطال می‌فرماید :مدارا یکی از نیکوترین اخلاق مومنان است که آن :گشودن بال رحمت برای مردم و به نیکی سخن گفتن با آنان و پرهیز از گفتار خشن با مردم می‌باشد، این یکی از بهترین اسباب الفت و جلب دل مردم می‌باشد.

مردم نیز چنان می‌پندارند که مدارا و مداهنه از یک جنس هستند که این نیز اشتباهی است که باید روشن شود، مدارا امری سفارش شده در شرع می‌باشد و مداهنه حرام است.

تفاوت مداهنه و مدارا:

مداهنه :معاشرت الفاسق و اظهار الرضی بما هو فیه من غیر انکار علیه؛ معاشرت با انسان فاسق و اظهار رضایت بر کاری که فاسق انجام می‌دهد بدون انکار آن فعل از او.

مدارات :هی الرفق بالجاهل فی التعلیم و بالفاسق فی النهی عن فعله؛ با نرمی رفتار کردن با انسان جاهل در مرحله تعلیم و پرهیز از انکار عمل فاسق با خشم و شدت است.

برای این که شخص فاسق عملش را ترک کند نباید با او به تندی برخورد کرد تا بتوانی دل او را به دست بیاوری و فرصت راهنمایی او را از دست ندهی.

:2امام جابر حدیثی را در باب مدارا از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند :مدارات الناس صدقه؛ مدارای با مردم صدقه و نیکی است) .امام ابن عدی و امام طبرانی در الأوسط آن را روایت کرده است که در سندش یوسف بن محمد بن منکدر وجود دارد که علما آن را تضعیف کرده‌اند، امام ابن عدی می‌فرماید :أرجوا أنه لا بأس به؛ امیدوارم که مشکلی در آن نباشد؛ و امام ابن أبی عاصم در کتاب آداب الحکمه همین حدیث را با سندی قوی تر روایت می کند(.

امام قرطبی به تبعیت از امام عیاض می‌فرماید :**الفرق بین المدارات و المداهنه**

مدارات :بذل الدنیا لصلاح الدنیا أو الدین أو هما معا و هی مباحةٌ و ربما استحب .مدارات یعنی؛ بخشش دنیا برای اصلاح دنیا یا اصلاح دین یا اصلاح دین و دنیا که این امری مباح و بلکه مستحب است.

مداهنه :ترک الدین لصلاح الدنیا، ترک کردن دین برای اصلاح دنیا.

پس مشخص شد که مدارات امری جایز و گاه مستحب است، اما مداهنه به دلیل بخشیدن دین برای دنیا امری حرام است نه کفر .پس جایز نیست که شخص، کسانی را تکفیر کند به علت مداهنه در مقابل دشمنان خداوند متعال، مخصوصا در حیطه اکرام و بخشش مسایل دنیایی، یا به علت سکوت در انکار منکرات و فسق و فجور و اباطیل آنها بدون اقرار به کفر یا طعنه زدن به دین که این دو امر جدا از هم می‌باشند .شخص در مقابل باطل آنها سکوت می‌کند اما اقرار نمی‌کند بر کفر حکام و دشمنان خداوند که این حرام است؛ و اکنون بسیاری از مردم در چهارچوب مداهنه قرار می‌گیرند؛ چون خوف و ضعف آنها بسیار است، ضعفی که طاغوت‌های دوران آن را بر مسلمانان تحمیل کرده‌اند.

:3از اسامه بن زید رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل از جنگ بدر بر الاغي كه پالاني ساخت فدك بر آن بود، سوار شد و او را نيز پشت سر خود، سوار كرد و به عيادت سعد بن عباده كه در محلة بني حارث بن خزرج بسر مي‌برد، رفت .در مسير راه از كنار مجلسي كه عبدالله بن ابي بن سلول در آنجا بود، گذشت .گفتني است كه اين ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابي رخ داد و آن مجلس، تركيبي از مسلمانان، مشركين، بت‌پرستان و يهوديان بود؛ و عبدالله بن رواحه نيز در آن مجلس،

حضور داشت .پس هنگامي كه گرد و غبار الاغ به مجلس رسيد، عبدالله بن ابي بينياش را با چادرش گرفت و گفت :ما را گرد و خاك ندهيد .رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان سلام داد .سپس توقف كرد و از مركب، پايين آمد و آنها را به سوي خدا دعوت نمود و براي آنان، قرآن تلاوت كرد .عبدالله بن ابي بن سلول گفت :اي مرد !سخناني بهتر از سخنان تو وجود ندارد .اگر آنها حقاند، پس به ما، در مجالس، اذيت و آزار مرسان .بلكه به خانهات برگرد و هر كس كه نزد تو آمد، برايش داستانسرايي كن .عبدالله بن رواحه گفت :بلي، اي رسول خدا !سخنانت را در مجالس ما بگو .چرا كه ما آنها را دوست داريم .در نتيجه، مسلمانان، مشركين و يهود به يكديگر ناسزا گفتند تا جاييكه نزديك بود با يكديگر درگير شوند؛ و رسول خدا صلی الله علیه وسلم همچنان، آنان را به آرامش دعوت ميكرد تا اينكه آرام گرفتند .سپس، سوار مركب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عباده رسيد .آنگاه، نبي اكرم صلی الله علیه وسلم فرمود» :اي سعد !آيا سخنان ابوحباب) عبدالله بن ابي (را شنيدهاي؟ او چنين و چنان ميگويد .«سعد بن عباده گفت : اي رسول خدا !او را ببخش و از او درگذر .سوگند به ذاتي كه قرآن را بر تو نازل كرده است، در حالي كه مردم مدينه، اتفاق نظر كرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهي بگذارند، خداوند، حقي را كه بر تو نازل كرد، آورد .پس هنگامي كه خداوند با اين حقي كه بر تو نازل فرمود، نخواست اين كار عملي شود، لقمه برايش، گلوگير شد؛ و برخوردي كه از او مشاهده كردي، بدين جهت بود . آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را بخشيد.

حافظ ابن بطال می گوید :در این حدیث دلیل جایز بودن بکار بردن کنیه برای مشرکان برای تالیف قلب آن هم بخاطر امید به ایمان آوردنشان یا بدست آوردن منفعتی از آنها، وجود دارد؛ و امام نووی درباره کنیه می گوید که از جمله آداب این است که صاحبان فضل و بزرگان را با کنیه خطاب قرار داد .همچنین می گوید که مردم اوائل) سلف (در نامه ها و خطاب هایشان برای همدیگر از کنیه استفاده می کردند و آن را از بهترین نمونه های احترام به همدیگر می پنداشتند) .کتاب الاذکار(

همچنین از این حدیث این نکته هم برداشت می شود که جایز است مشرکان در مجالس اهل ایمان باشند و با نرمی و موعظه حسنه پند داده شوند به امید آنکه ایمان بیاورند چون خداوند می فرماید :ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه.

خلاصه کلام:

جایز نیست یک حکم مساوی را در بین این مسائل) حب مشرک، مداهنه با مشرک و مدارات با مشرک (صادر کرد و این کار مخالف عدالت و دادوری اسلام است؛ و خداوند که در قرآن از مخالفات شرعی سخن می گوید همه آنها را با یک حکم بیان نمیکند بلکه بعضی ها را با لفظ کفر و بعضی دیگر را با فسق و بعضی دیگر را با لفظ عصیان می آورد همچنان که می فرماید :و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان ...؛ و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز از گناهان با کبیره و صغیره بیان می کند.

قاعده نوزدهم : در هم نیامیختن دو موضوع محبت با کفار و تقیه شرعی

یکی دیگر از خطاهای تکفیر اختلاط دو موضوع ولاء و محبت برای کفار که خود نوعی کفر است و تقیه که جایز است.

توّلی مکفر :ولاء و دوستیی که نصرت کفر و حمایت از آن علیه مسلمانان به وسیله‌ی زبان یا با قوا و سلاح است یا این که از شرک و کفر آنها حمایت کنی و آنها را همکاری نمایی، صورت می گیرد .خداوند می‌فرماید :(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) هرکس از شما با ايشان دوستي ورزد) و آنان را به سرپرستي بپذيرد (بي‌گمان او از زمره‌ي كفار بشمار می رود .یا به صرف دوست داشتن کفر آنها و کمک کافران در انجام کفرشان.

تقیه ، برای هر مسلمانی در هنگام ترس از کفار جایز است .خداوند می‌فرماید :(إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) مگر آن که) ناچار شوید و (خويشتن را از) اذيّت و آزار (ايشان مصون داريد و) به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید.(

تقیه پرهیز از کفار به وسیله ی مخفی نگه داشتن عداوت و دشمنی و مدارا کردن با کافران در هنگام ترس از آنها می‌باشد به شرط این که مساعدت کافران را در کفرشان به همراه نداشته باشد و ابراز دوستی برای آنها در میان نباشد یا دچار هیچ یک از مکفرات نشود.

تقیه فرصتی است برای هر مسلمان مستضعف و جایز نیست که شخص مورد طعن واقع شود و یا او را متهم کنی به نفاق و یا تکفیرش کنی به سبب تقیه .هم‌چنین جایز نیست که شخص را ملزم به اظهار عداوت مقابل کافران بکنی به عنوان شرطی برای صحت ایمانش.

هرچند که اظهار عداوت و دشمنی علیه کافر همان اصل أکمل و أفضل و صفت طایفه منصوره می‌باشد، اما لازم نیست که شرط صحت ایمان هر کسی مخصوصا برای مستصعفان قرار بگیرد، بلکه کفایت می کند که این اصل در قلبشان باقی بماند و دچار تناقضات این مسئله نشوند، یعنی محو عداوت برای کافر در قلب به معنای جاگیر شدن حب و دوستی کفر است در قلب که این خود یکی از نواقض ایمان است .پس جایز نیست شخص تکفیر شود به صرف وجود تقیه؛ بنابراین تقیه چیزی است و موالات و حمایت و دوستی کفر هم چیزی دیگر است.

ابن القیم می‌فرماید :و معلوم أن التقاه لیست بموالاة؛ لکن لما نهاهم الله عن موالاة الکفار، إقتضي ذلک معادات و البراءة منهم و مجاهرتهم بالعداوة فی کل حال، الا إذا خافوا من شرهم، فأباح لهم التقیة، و لیست التقیة بمولاة.

معلوم است که تقیه موالات نیست، اما هنگامی که خداوند مومنان را نهی کرده است که موالات کفار را داشته باشند مقتضای این امر خداوند این است که باید با آنان دشمنی ورزید و برائت و بیزاری خود را از کفار آزادانه آشکار کرد، مگر این که از شر و فتنه آنها بترسند پس آن هنگام خداوند تقیه را برای آنها مباح کرده است و معلوم است که تقیه موالات نیست) بدایع الفواید، ج.(69 :2

یکی دیگر از دلایلی که معلوم می‌سازد تقیه جدای از ولاء و محبت کفرآمیز می‌باشد این است که تقیه در هنگامی جایز است که ترس و خوفی از جانب کافر بدون اکراه جاری باشد .اما ولاء و اظهار کردن محبت برای کفار جایز نیست مگر در حالت اکراه حقیقی و خوف و ترس به تنهایی عذر برای اظهار ولاء به کافر نمی‌باشد؛ به همین علت خداوند کسانی را که خود را در ورای این پرده پنهان می

کنند، انکار میکند :(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) هرکس از شما با ايشان دوستي ورزد) و آنان را به سرپرستي بپذيرد بدون اکراه حقيقی (بي‌گمان او از زمره‌ي ايشان به شمار است .و در ادامه می‌فرمايد :(فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ) می‌بينی کسانی که در دل‌شان مرضی است به سوی کافران تمايل دارند .خداوند آنان را به عنوان کسانی توصيف می کند که در دل‌شان مرضی وجود دارد.

آن‌گاه خداوند بر اين مسئله تأکيد می‌کند که دوستی کافران بدون اکراه کفر است و به عنوان مرض آن را توصيف می‌کند و می‌فرمايد اعمال‌شان به علت اين عمل باطل می‌شود .پس خداوند، ترس را به عنوان اکراه معرفی نکرده است و در اظهار ولاء .و محبت برای کافر هم از باب عذر خارج است برخلاف تقيه، که شخص در هنگام ترس) ترس اکراه نيست (می‌تواند از خود تقيه نشان دهد.

امام بخاری در اول کتاب الاکراه از کتاب صحيحش از امام حسن بصری قولی را بصورت معلق ذکر ميکند که گفته است) :التقية الي يوم القيامة (يعنی تقيه تا روز قيامت وجود دارد .و امام ابن حجر در کتاب فتح الباری می‌فرمايد) :معنی التقيه الحذر من اظهار ما فی النفس من معتقد و غيره للغير .(تقيه يعنی پرهيز از اظهار آنچه که در دل است از عقيده يا غير عقيده برای غير خود.

حديثی که امام ابودرداء می‌فرمايد :أنا لنکشر فی وجوه اقوام و قلوبنا تلعنهم، اشاره می کند به ماندن اصل عداوت در دل، چون اگر اصل عداوت در دل باقی نماند، مقابل عداوت که حب و دوستی برای کافر می‌باشد در قلب وارد می‌شود .پس تنها آنچه در هنگام تقيه جايز است عدم اظهار عداوتی است که در دل نسبت به کافر وجود دارد.

شيخ عبداللطيف بن عبدالرحمن آل شيخ می‌فرمايد :اظهار عداوت مسئله‌ای است و وجود عداوت در دل مسئله‌ای ديگر .شخص در هنگام عجز و خوف معذور است که اظهار عداوت نکند، اما وجود عداوت در دل امری است حتمی؛ چون به مسئله‌ی کفر به طاغوت وارد می‌شود و بين کفر به طاغوت و دوستی خدا و رسولش تلازمی حقيقی وجود دارد که از هم جدا نخواهند شد، هر وقت عداوت و دشمنی برای کافر در قلب وجود نداشته باشد پس دوستی کافر جای آن را می گيرد.

هم‌چنين، چه بسا می‌بينيم مسلمانانی در مکه در زمان پيامبرايمان خود را کتمان کرده‌اند ، مثلا هنگامی که ابوذر غفاری ايمان آورد پيامبر به او فرمود :يا أباذر أُکتم هذا الأمر و ارجع الی بلدک فإذا بلغک ظهورنا فأقبل؛ ای ابوذر ايمان خود را مخفی نگه‌دار و به زادگاه خود برگرد تا وقتی که دانستی ما به قدرت و شوکت رسيديم آن هنگام به سوی ما بازگرد.

پس برای مسلمانان جايز نيست که به صورت عام به اظهار عداوت عليه طاغوت و انصار آن‌ها ملزم شوند ، مخصوصاً در حال حاضر که مسلمانان دچار استضعاف و ناتوانی فراوانی هستند، و به سبب تقيه نبايد مسلمانان تکفير شوند.

قاعده بیستم : لازمه تکفیر طواغیت تکفیر خانواده آنها نیست ، مادام که مرتکب اسباب کفر نشده اند.

یکی دیگر از خطاهای تکفیر اطلاق حکم تکفیر بر همسر، فرزندان و خانواده دولت مردان شرک و قانون و یا تکفیر خانواده مرتدین و رعایت نکردن حال استضعاف آن‌ها است و این از دیگر خطاهای تکفیراست که افراد احساسی و تند مزاج به آن اقدام می کنند.

لازم به ذکر است که لازمه تکفیر طواغیت و انصار طواغیت، تکفیر خانواده آن‌ها نیست بخصوص اگر اظهار اسلام کردند، پس مادام که سببی از اسباب کفر را در خود نشان نمی‌دهند با چه دلیل تکفیر می‌شوند ؟

مخصوصاً اگر از جمله کسانی باشند که هیچ راه چاره و فراری نداشته باشند و خداوند می فرماید) :أم لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی وفی .الا تزروا وازرة وزر أخری (یا مثلاً می فرماید) :ولا تزروا وازرة وزره أخری و ان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء و لو کان ذا قربي (و همچنین خداوند می‌فرماید) :و ضرب الله مثلا للذین آمنو امرأة فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه و نجنی من فرعون و عمل و نجنی من القوم الظالمین (سوره تحریم آیه 11 و این دعای زنی صالح است بلکه از بهترین زنان صالح دنیا است ولی همسرش خبیث ترین و کافرترین و دشمن ترین شخص روی زمین بود.

ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر آیه) أحشروا الذین ظلموا و أزواجهم و ما کانوا یعبدون (صافت آیه22 ، بعد از آنکه بیان می کند منظور از "أزواج"در این آیه اتباع، همفکران و کسانی که همکار کفر آن‌ها بوده‌اند می‌فرماید) :لیس المراد أنه یحشر معهم أزواجهم مطلقا فإن المرأة الصالحة قد یکون زوجها فاجرا بل کافرا کأمرأة فرعون (مجموع الفتاوی جلد 7 صفحه45 ، می‌فرماید :منظور این نیست که همسران آن ها نیز به صورت مطلق با شوهر کافر حشر می‌شوند چون چه بسا زن صالحه‌ای باشد که همسرش فاجر یا کافر باشد مثل همسر فرعون.

و در زندگی نامه پیامبر صلی الله علیه وسلم و سیره ی سلف صالح این امت مثال‌های زیادی از این قبیل وجود دارد که مرد کافر یا مرتد دستگیر می‌شد ولی همسرش را رها می‌کردند و مثل یک مسلمان با او برخورد می‌شد چون دلیلی بر رده آن زن وجود نداشت و از بارزترین و مشهورترین این نمونه‌ها زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت، دختر خود را) زینب (به أبو العاص ابن الربیع)خواهرزاده خدیجه بنت خویلد (داد و از زمانی هم که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی نازل شد و آن‌ها را به اسلام فرا خواند أبوالعاص بر شرک خود اصرار ورزید و زینب ایمان آورد و بر ایمان خود استقامت داشت تا این که پیامبر هجرت کرد و زینب هنوز بر نکاح أبوالعاص بود و از جمله کودکان و زنانی بود که هیچ راه چاره و فراری نداشت و با این وضعیت با أبو العاص زندگی می کرد در حالی که او هنوز بر شرک خود مانده بود .زمانی هم که جنگ بدر شروع شد أبو العاص، با قوم قریش علیه لشکر اسلام بیرون آمد و با مسلمانان جنگید تا این که اسیر گشت و قریش در پی آزاد کردن اسیران خود رفت و زینب نیز برای آزاد کردن همسر خود أبواالعاص مال و دارایی خود را روانه کرد و حتی گردنبند خود را که خدیجه در روز عروسی به او داده بود آن را هم فرستاد، خلاصه داستان این که، پیامبر اموال و دارایی زینب را به ابوالعاص یعنی داماد خودش پس داد به شرط آنکه به زینب اجازه بدهد که هجرت کند و او هم

آن شرط را پذیرفت و سپس زینب هجرت کرد .در ادامه داستان آمده، که أبوالعاص برای تجارت به شام رفت و در راه با گروهی از مسلمانان برخورد کرد، أبوالعاص به مدینه گریخت و به زینب پناه برد، زینب نیز به او پناه داد و. ...

همه‌ی این مسائل قبل از اسلام آوردن أبوالعاص بن الربیع بود و این داستان در کتب سیره و تاریخ مشهور و بعضی از قسمت های آن در سنن‌ها آمده است) .تاریخ ابن هشام، طبری، کتاب الاستیعاب ابن عبدالبر، مسند امام احمد و غیره(

این دختر پیامبر بود که مدتی زیر نکاح شخصی مشرک و محارب با دین خدا بود و مسلمان نمی توانستند او را آزاد کنند تا اینکه در غزوه بدر اسیر افتاد و حتی زینب سعی در آزاد کردن او هم کرد و همه این موارد باعث نشد که خدشه‌ای به اسلام زینب وارد شود چون مستضعف بود و تنها این حال زینب نبود بلکه زنان مؤمن دیگری هم بودند که در مکه ایمان آورده ولی توانایی هجرت نداشتند و از جمله کسانی بودند که خداوند در مورد آن ها در سوره فتح آیه 25 می فرماید) :ولولا رجال مومنون و نساء مومنات الی آخر آیه (می بینیم که در این آیه خداوند این زنان را با وجود آنکه هنوز در دارالکفر اقامت دارند، مؤمن نام برده حتی بعضی از این زنان زیر نکاح افراد کافر هم بودند ولی به خاطر مستضعف بودنشان متهم در دین نشده‌اند .و خداوند در سوره نساء آیه 98 و 99 می فرماید) :الا المستضعفین من الرجال الی آخر آیه.(

یعنی این حال مؤمنان صدر اسلام بود، اما می‌بینیم که حال مؤمنان مستضعف این زمان بدتر است، چون هیچ دولت اسلامی وجود ندارد که بتواند خون، مال و آبروی آنان را حفظ کند، دولت و حکومتی که ولی زنی باشد که ولی و سرپرست ندارد یا دولتی که بتواند با آن بین خبیث و طیب و مؤمن و کافر را جدا کرد، همان گونه که خداوند می فرماید) :فإن علمتموهن مومنات فلا ترجعوهن الی الکفار لاهن حل لهم و لاهم یحلون لهن (و در این عصر جاهلی و مجتمعات کثیف امروزی چه بسا زنان صالحی که مجبور به ازدواج با مرتدین و مشرکین شده‌اند، و خداوند می‌فرماید) :لایکلف الله نفسا الا وسعی(

اما از موضوع گرفتن جاریه فرار نمی‌کنیم همان گونه که بعضی از جاهلان ما را به آن متهم می‌کنند زمانی که در برابر ادله ما کم می آورند .کسانی که ما آن ها را تکفیر می‌کنیم زنانشان از دو حالت خارج نیستند و در هیچ کدام از این دو حالت جاریه گرفته نمی‌شود.

الف :یا این که زنان این مرتدها مثل همسرانشان مرتد هستند که معلوم است مرتد به جاریه گرفته نمی‌شوند

ب :یا اینکه زنان آن‌ها مسلمان جاهل هستند که در این صورت واجب است که ما آن‌ها را نصیحت کنیم یا مسلمان صالح و مستضعف هستند که بر ما واجب است آن ها را نصرت و یاری دهیم.

قاعده بیست و یکم : فرق گذاشتن در آثار تکفیر بین کافر ممتنع و بین کافر مقدور علیه

از دیگر خطاهای تکفیر فرق نگذاشتن بین کافر ممتنع و کافر مقدور علیه و حکم مساوی دادن در بین آن‌ها در مسئله مباح کردن خون و مال بدون استتابه است.

این چیزی است که غلوکنندگان عوام مسلمانان مستضعف را با اموری محتمل و غیر مکفره، بدون تبیین و جست و جو کردن در حال فاعل و استتابه آن و بدون مراعات شروط و موانع، تکفیر میکنند و فوراً با او همچون شخص ممتنع از لحاظ حلال دانستن خون و مال برخورد می شود.

امتناع دو نوع است:

-1امتناع از عمل کردن به شریعت به صورت کلی یا جزئی.

-2امتناع از قدرت یعنی امتناع از زیر بار رفتن قدرت مسلمانان، بصورتی که نتوانند او را متوقف یا دستگیر کنند.

و هیچ تلازمی بین این دو نوع امتناع وجود ندارد چون چه بسا شخصی ممتنع از عمل کردن به شریعت باشد) امتناع کلی یا جزئی (اما در همان حال مقدورعلیه و در دارالاسلام باشد .مثل کسی که از نماز خواندن یا زکات دادن امتناع ورزیده در حالی که شخص، مقدورعلیه و در دارالاسلام است، اما امتناعی که وجوب استتابه را ساقط می کند، امتناع از قدرت مسلمانان است.

معنی استتابه؟

استتابه شامل طلب توبه کردن از کسی که حکم رده و کفر بر او صادر شده است و همچنین شامل تبیین شروط و موانع قبل از حکم دادن بر رده شخصی می باشد که منظور ما از استتابه در اینجا، گزینه دوم) مراعات شروط و موانع (است.

و از اینجاست که عبارت وارده علماء در کتب فقه واضح می شود آنجا که به عنوان مثال می گویند) :من قال أو فعل کذا یستتاب (یعنی هرکسی که این قول یعنی فعل را انجام دهد استتابه می شود.

معلوم است همیشه منظور از این قول) من قال أو فعل کذا یستتاب (این نیست که شخص کافر شده و از او طلب توبه شود بلکه گاهی منظور آن است که آن شخص قول یا فعل مکفره ای انجام داده که باید درحال او تبیین شود یعنی شروط و موانع تکفیر در حق او واضح و آشکار شود سپس یا حکم برائت از کفر او داده) چون مثلا شرطی از شروط تکفیر در او وجود ندارد یا مانعی از موانع تکفیر در او وجود دارد (.یا این حکم رده او صادر می شود) چون شروط تکفیر وجود دارد و موانع رفع شده است پس باید طلب توبه کرد از آن شخص و این نوع دوم استتابه است که قبل از برپایی حد بر شخص مرتد انجام می شود یعنی تبیین شروط و موانع(

مقدورعلیه؟

المقدورعلیه :کسی که از اجرا شدن حکم و شریعت خداوند بر او امتناع نمی ورزد و به قدرت و دولت و قوانین کفار پناه نبرده بلکه هنوز زیر سلطه و قدرت اسلام است.

الممتنع؟

الممتنع کسی است که از حکم و قدرت اسلام امتناع می ورزد، یا به دارالکفر و به قدرت اهل حرب و دولت و قوانین آن ها پناه برده است، طوری که از اجرا شدن احکام اسلام بر او امتناع می ورزد یا اینکه به دسته و گروهی از مسلمانان پناه می برد که آن ها هم از اجرا شدن حکم خدا بر او امتناع می ورزند.

حکم این گونه اشخاص) الممتنع(، حکم اهل حرب است که کشتن و جنگیدن با او و گرفتن مال او برای کسی که قدرت بر انجام چنین کاری را علیه او داشته باشد بدون آنکه او را استتابه کند مباح است.

در دوران ما هم کفار و طواغیت و آن‌هایی که حکم خدا را تعطیل کرده و قوانین وضعی را جای آن گذاشته‌اند و همچنین انصار این طواغیت) یعنی کسانی که پشت این طواغیت را علیه مسلمانان گرفته و قدرت و شوکت آن‌ها را تقویت می‌کنند و مانع آن می شوند که این حکام بر شرع خداوند نزول کنند (همگی در حکم الممتنع هستند، بلکه دو نوع امتناع را در خود بوحود آورده اند :امتناع از تطبیق شریعت و امتناع از قدرت اسلام.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در فتوای مشهور خود علیه تتار می فرماید) :هر کسی که از شریعتی از شرایع اسلام ظاهری متواتر خارج شود به اتفاق مومنین و مسلمانان واجب است با او جنگید هر چند که کلمه ی شهادتین را بگوید و اگر بر شهادتین اقرار کرد و از خواندن نماز امتناع ورزید، واجب است با او جنگید تا آن زمان که نماز می‌خواند و اگر از دادن زکات امتناع ورزید واجب است با آن‌ها قتال کرد تا زکات را می‌پردازند .سپس میفرماید :همچنین واجب است با کسانی که از حکم کردن به کتاب و سنت در مسائلی همچون خون و مال و ناموس و ... امتناع میورزند و کسانی که از أمر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار که تا آن زمان که تسلیم می شوند و جزیه می دهند امتناع می ورزند باید با آن ها هم جنگید چون خداوند می فرماید) :و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله (پس اگر بعضی از دین برای خدا بود و بعضی دیگر برای غیر خدا بود قتال واجب است تا آن زمان که کل دین برای خدا انجام گیرد (مجموع الفتاوی جلد 28 صفحه 278 و279

اما شخص مقدورعلیه ، قبل از صادر کردن حکم تکفیر بر او واجب است، استتابه شود) .یعنی تبیین شروط و موانع تکفیر .(واگر هم حکم تکفیر او صادر شد فورا کشته نمی شود و دارایی او از تملک شخصی اش خارج نمی شود تا زمانی که به عنوان مرتد کشته می شود، چون احتمال برگشت او به اسلام وجود دارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید) :کسی که اقامه ی حجت بر او جاری نشده مثل کسی که تازه وارد اسلام شده یا درجایی به دنیا آمده و بزرگ شده که هنوز بعضی از شرائع اسلام به او نرسیده یا اینکه دچار اشتباه شده و اینگونه فهم کرده که کسانی که ایمان

آورده و عمل صالح انجام داده اند از خوردن شراب استثناء هستند همان گونه که کسانی که امام عمر آن ها را استتابه کرد دچار اشتباه شده بودند .پس امثال این ها استتابه و اقامه حجت می شوند و اگر اصرار ورزیدند در این هنگام تکفیر می شوند و قبل از) اقامه حجت (بر آن ها حکم کفر صادر نمی شود همانگونه که صحابه حکم تکفیر قدامه بن مضعون را صادر نکردند .قدامه بن مضعون و بعضی از همراهانش دچار اشتباه شده بودند که شراب خوردند و تأویل کرده بودند که شراب برای آنها حلال است (مجموع الفتاوی جلد 7 صفحه 609 و610

همچنین موضوع دیگری که جا دارد در این مطلب بحث شود فرق گذاشتن در بین رده ی مجرده و رده ی مغلظه است، چون در رده ی مجرده شخص استتابه می‌شود ولی در رده ی مغلظه شخص استتابه نمی شود .چون همان گونه که ابن تیمیه در کتاب الصارم المسلول صفحه ی 366 به بالا می فرماید :ما در سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم دیدیم که در بین دو نوع رده فرق گذاشته شده و پیامبرصلی الله علیه وسلم توبه ی بعضی از مرتدین را قبول کرد در حالی به کشتن بعضی از مرتدین در روز فتح مکه بدون آنکه استتابه شوند امر کرده بود.

همچنان که به کشتن سبابه در روز فتح مکه بدون آنکه استتابه شود که امر کرده بود .چون این شخص علاوه بر مرتد شدن، مسلمانان را می‌کشت و اموال آن ها را می گرفت و قبل از آنکه مسلمانان بر او قدرت پیدا کنند توبه نکرده بود، و همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم امر به کشتن عرنیین کرده بود، کسانی که مرتد شده بودند و کارهایی همچون سبابه انجام داده بودند و همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم به کشتن ابن خطل وقتی که مرتد شده بود و بعد از ارتداد به ناسزاگویی به اسلام و مسلمانان و کشتن آنان مشغول شده بود، و همچنین پیامبر به کشتن ابن ابی صرح که بعد از ارتدادش بر پیامبر طعن و افترا می زد امر کرده بود.

و هنگامی هم که در قرآن و سنت در مورد مرتد دو نوع حکم صادر شده است فهمیدیم که اگر کسی بعد از مرتد شدنش آزار و اذیتی به مسلمانان رسانده بود، که مستوجب قتل او می شد، در این حالت اگر توبه کند بعد از قدرت پیدا کردن بر او، این توبه مانع قتل او نمی شود .اما علت کشته شدن مرتد مجرده مقاومت کردن بر تغییر دین حق می باشد، اما اگر به سوی دین حق برگشت علت مباح شدن خون او از بین می رود و همچنان که اگر کافر اصلی ایمان بیاورد علت مباح بودن خون او به اتمام می رسد، اما مرتد مغلظه " کسی که ناسزا گفته و خدا و پیامبر را اذیت داده است " حکم او همچون شخص ممتنع است و باید کشته شود چون اعلان جنگ با خدا و رسول خدا کرده است و) کسی هم که رده اش محاربه با خدا و دین خدا باشد با دست و زبان سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم که مفسر قرآن است داله بر این است که توبه ی او قبول نیست(.

خلاصه کلام:

همان گونه که واجب است بین کافر ممتنع و مقدور علیه در وجوب استتابه فرق گذاشته شود، به همان شکل هم واجب است بین مرتد مجرده و مرتد مغلظه در وجوب استتابه فرق گذاشته شود .و در این جا به فرق بین کشته شدن بعنوان حد و کشته شدن بعنوان رده پی می‌بریم چون اگر شخص به خاطر حد کشته شود احکام اسلام و مسلمانان بر او جاری می‌شود و بعد از کشته شدن غسل داده شده و

بر او نماز خوانده و در مقبره و قبرستان مسلمانان دفن و مال او به ارث برده می شود بر خلاف کشته شدن بخاطر رده چون احکام اسلام بر او جاری نیست.

قاعده بیست و دوم : تکفیر نکردن تمام وظایف حکومتی

یکی دیگر از خطاهای تکفیر، تکفیر کردن تمام وظایف حکومتی بدون آنکه در آن تفصیل قائل شوند اما سخن حق و صواب این است که در این مسئله باید تفصیل ایجاد شود.

ما می گوییم که کل وظایف حکومتی کفر و یا اینکه کل آن ها حرام هستند بلکه هر شغل و کار دولتی که در آن سببی از اسباب کفر از قول و اعمال ظاهری در آن باشد، قطعاً وظیفه ای کفری است مثل مشارکت در تشریع قوانین کفری یا شغلی که در آن قسم خوردن بر احترام بر قوانین آن ها وجود داشته باشد و ولاء برای طواغیت داشته باشد و یا اینکه این قوانین را نصرت دهد و کافران را یا این احکام را علیه مسلمانان یاری دهد و غیر از این مسائل که کفر ظاهری هستند.

اما کارهایی که در آنها معصیت و یا همکاری کردن بر معصیت و عدوان وجود دارد این وظیفه ای حرام است و شخص با این کار دچار گناه می شود اما جایز نیست که با این شغل ها شخص را تکفیر کرد مادام که سببی از اسباب کفر در آن وجود نداشته باشد و هر وظیفه ای هم که کفر و حرام در آن نباشد ما جز حکم کراهت بر آن نمی گذاریم و به این خاطر می گوییم کراهت) مکروه (به خاطر ترس از اینکه وسیله‌ای شود برای تسلط دشمنان خدا بر مسلمانان و تحقیر و اذلال مسلمانان.

امام بخاری رحمه الله در کتاب صحیح اش " کتاب الأجاره؛ باب هل یئاجر الرجل نفسه من مشرک فی أرض الحرب "یعنی آیا جائز است مسلمان کارگر شخص مشرکی باشد در دارالحرب، از خباب رضی الله عنه روایت می کند که می فرماید من شخص آهنگری بودم که برای عاص بن وائل کار می‌کردم و او به من بدهکار شده بود، رفتم که از او قرض هایم را طلب کنم، عاص بن وائل گفت قسم به خدا پولت را پرداخت نمی کنم تا اینکه به محمد کفر بورزی و من گفتم قسم به خدا این کار را نخواهم کرد تا اینکه بمیری سپس زنده شوی باز هم به محمد صلی الله علیه و سلم کفر نخواهم کرد .او) با تعجب (گفت من می‌میرم و زنده می شوم گفتم بله گفت پس در آن وقت من مال و فرزندهای زیادی دارم آنگاه من پولت را پرداخت می‌کنم) .یعنی به حالت تمسخر و انکار گفت که من زنده نخواهم شد (و در اینجا بود که خداوند این آیه را نازل کرد) أفرایت الذی کفر بآیاتنا و قال لأتین مالا و ولدا (آیا نمی بینی کسی که کفر ورزیده به آیات و نشانه های پروردگار و می گوید مال و فرزندی خواهم داشت اگر زنده شوم.

و این مسئله در مکه رخ داده است و مکه در آن هنگام هنوز دارالحرب بود، و همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم از موقعیت خباب آ گاه بوده است و کار او را انکار نکرده است .امام ابن حجر در فتح الباری می فرماید :امام بخاری به صورت قطعی حکم را صادر نکرده است که آیا این عمل جائز است یا نه، چون احتمال دارد این نوع عمل کردن مقید به ضرورت باشد یا اینکه این گونه اعمال تا قبل از تشریع جهاد بر علیه کفار از جانب خداوند، و یا قبل از منع شدن مسلمانان از تحقیر شدن در برابر کفار، جایز بوده است .

سپس امام ابن حجر از امام مهلب نقل می کند که فرموده است :اهل علم کار کردن نزد مشرک را مکروه دانسته اند مگر به دو شرط:

الف " :ان یکون عمله فیما یحل للمسلم فعله " این که اصل آن کار انجام دادنش برای مسلمان حلال باشد.

ب " :و ان لا یعینه علی ما یعود ضرره علی المسلمین " یعنی نوع عملی که انجام می دهد ضرر آن عائد مسلمان نشود.

لازم است که در این قول نظری بیندازیم که خباب بن ارت رضی الله عنه که شخصی آهنگر و کارگر عاص بن وائل بود و عمل معینی را برای اون انجام می داد و کار او دائمی نبود) قرار دادی دائمی نداشت(، بر خلاف وظایف امروزی که مردم در حکومت‌های کافران نزد ارباب کفر انجام میدهند که قراردادی شبه دائم یا دائم دارند و مجال تسلط این ارباب کارها بر شخص مسلمان و تحقیر و اذلال آن ها بیشتر است، شکی در این نیست که کراهیت این نوع اعمال نزد این افراد شدیدتر است از کارگری کردن به صورت معاقدی نزد کفار .و باید دقت هم کرد که احتمال دارد این نوع کراهتی که علماء بحث کرده‌اند در این نوع مسائل احتمال دارد منظورشان همان کراهت تحریمی باشد همچنان که علماء سلف لفظ مکروه یا کراهت را برای تحریم بکار می‌بردند.

قائده بیست و سه : فرق گذاشتن در اسباب تکفیر؛ بین کسی که به دین و بین کسی که به خود شخص طعنه میزند.

یکی دیگر از اخطائی که در تکفیر کردن مرتکب می شوند، فرق نگذاشتن بین اسباب تکفیر کسی که به دین و بین کسی که به خود شخص طعنه میزند است، یا فرق نگذاشتن بین عداوت و دشمنی دینی با عداوت و دشمنی شخصی، یا فرق نگذاشتن بین کسی که شخصی را بخاطر دینش با کسی که شخصی را بخاطر غیر دین مسخره می کند.

مثالی را ذکر می کنیم تا این مساله بیشتر توضیح داده شود و فرق این مسائل بهتر فهم بشود.

مثلا استهزاء کردن به ریش؛ اگر کسی شخص مسلمانی را به خاطر ریشش مسخره کند اگر هدف او از این مسخره کردن عموم سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم باشد، این مسئله خود کفر است) و با آن کافر می شود(، ولی اگر آن شخص مسخره کننده جاهل به سنت بودن ریش باشد باید این مسئله را به او فهماند و او را تفهیم کرد و بر او اقامه حجت شود، پس اگر بر استهزاء کردن خود به ریش) به عنوان سنت (اصرار ورزید، تکفیر می شود .بر خلاف کسی که اگر چیزی را که در دین کاملا آشکار و واضح و از خصائص اسلام باشد، مثل قرآن، نماز خواندن و ...مسخره کرد، این گونه افراد بدون اقامه حجت و بدون آنکه تفهیم شوند، به شرطی که خود شخص تازه وارد اسلام نشده باشد، تکفیر می شوند .چون این مسائل در نزد هر مسلمانی کاملاً واضح و آشکار است، و خداوند در قرآن کریم حکم تکفیر افرادی را صادر کرده است که حافظان قرآن را مسخره کردند، بدون آنکه بر آن ها اقامه حجت کند و حتی عذر آن ها را هم نپذیرفت.

خداوند می فرماید :و لئن سألتهم لیقولن انما کنا نخوض و نلعب قل أبالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزءون لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم) .توبه(66

بگو :آیا خداوند و آیات او و پیامبرش را مورد استهزاء و مسخره کردن قرار داده اید؟ !عذر و بهانه نیاورید، چون بعد ار آنکه ایمان آورده بودید، کافر گشتید.

اما اگر طبق قرائن و ادله دیگر ثابت شد که شخص مسخره کننده به ریش مسلمان، یا کسی که به ریش طعن می زند، این کار را به خاطر غیر مسائل دینی انجام داده است، مثلاً او را به خاطر اینکه موی ریش او ژولیده و غیر صاف و نامنظم است، این مساله کفر نیست بلکه حرام است و خداوند می فرماید) :یا ایها الذین آمنو لا یسخر قوم من قوم عسی أن یکونوا خیرا منهم (سوره حجرات آیه11

ای مومنان همدیگر را مسخره نکنید، چه بسا که آنها بهتر از شما باشند.

و همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید) :بحسب امریء من الشر أن یحقر أخاه المسلم) .رواه مسلم(

یعنی کافیست برای شر و شرور بودن شخص به این که برادر دینی خودش را تحقیر کند.

ولی اگر شخص ریش داری را به خاطر این که ریش او نامتوازن و ژولیده است، و آن را اکرام نمی کند و خوب شانه نمی زند و ...در این) نوع انتقاد (مشکلی وجود ندارد، بلکه امری خوب و پسندیده است،) و در دایره امر به معروف و نهی از منکر قرار می گیرد (چون همچنان که در مرسل عطاء بن یسار که امام مالک در الموطأ با سندی صحیح آن را ذکر کرده است آمده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد مسجد شد و بعد از ایشان شخصی وارد شد که موی سر و ریشش خیلی ژولیده و نامنظم بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم به او اشاره کرد که از مسجد خارج شود، مثل اینکه پیامبر او را راهنمایی می کرد به اینکه سر و ریش خود را اصلاح کند، آن شخص خارج شد و سپس برگشت، پیامبر فرمود) :هذا خیر من أن یأتی أحدکم ثائر الرأس کأنه شیطان (فرمود :این) حالت اصلاح مو (بهتر است از این که شخصی بیاید در حالی که موی سرش نامنظم و ژولیده باشد مثل اینکه شیطان است.

خلاصه آنکه:

باید در بین این مسائل فرق گذاشته شود، چون فرق نگذاشتن در بین آنها ثمرات خطرناکی به بار می آورد که یکی از آنها تکفیر کردن همدیگر به ناحق است.

قاعده بیست و چهار : تکفیر نکردن کسانی که به جماعت های مرجئه گرایش دارند.

می‌بینیم که افراد حماسی و غلو کنندگان در تکفیر، کسانی که خود را منضبط به قواعد شرع در اجرای أحکام تکفیر نمی‌کنند کسانی را که به جماعت های ارجاء گرایش دارند، تکفیر می‌کنند.

مرجئه امروزی اگر چه با ما در تکفیر کردن طواغیت و أنصار آنها به خاطر بعضی از گمان هایشان که می‌گویند در حق طواغیت مانع تکفیر وجود دارد یا اینکه هنوز در تکفیر این طواغیت شبه دارند، یا این که نسبت به واقع کفرآمیز این طواغیت جاهل هستند و ... مخالف هستند ، اما ما اینگونه افراد را تکفیر نمی کنیم، مادام که این تکفیر نکردن طواغیت از سوی مرجئه منجر به سببی از أسباب

کفر ظاهری آن‌ها نشود، خصوصاً مسائلی که جهل در آن جائز نیست مثلاً نصرت دادن قوانین کفری یا مشارکت در تشریع و تحکیم این قوانین یا قسم خوردن بر احترام و ولاء این قوانین یا نصرت دادن آن‌ها و کمک کردن این طواغیت در تثبیت و تحکیم این قوانین بر مردم یا کمک کردن و یاری دادن کفار علیه مومنین، یا اینکه این قوانین کفری آن‌ها را خوب بپندارند و فتوا به جائز بودن آن‌ها بدهند و آن‌ها را مباح بدانند و مردم را بر سوی آن فرا بخوانند و ...چون فراخواندن مردم یا فتوا دادن به کفر، کفر است همچنان که علماء فرموده اند .

در کتاب اعلام الموقعین ابن القیم جلد 3 صفحه 188 و 189 این مسئله آمده است .در این کتاب و در همین صفحه ذکر شده که علماء سلف کسی را که برای زنی فتوا بدهد که به صورت لحظه ای مرتد بشود تا از همسرش طلاق بگیرد، تکفیر کرده‌اند.

همچنین علماء در فتواهایشان بین تکفیر و عقوبه دادن داعیی که از روی آگاهی مردم را به سوی بدعت خود فرا می خواند، وبین عموم أهل بدعت جاهل ، فرق گذاشته اند.

پس در کجای شرع آمده است که یکی از اسباب کفر این باشد که اگر ما کسی را که مدعی اسلام است و خود را با بعضی از شعائر اسلام جلوه داده است تکفیر کردیم ، اما اگر کسی به خاطر بعضی از شبهاتی که در ذهن دارد یا اعتقاد دارد که مانعی در حق آن شخص وجود دارد یا اینکه بعضی از مسائل یا نصوص شرعی بر او هنوز واضح و آشکار نشده است، با تکفیر ما مخالفت کرد بگوییم این عدم تکفیر وی از أسباب کفر است) .کسی که با اجتهاد خود، شخصی را تکفیر کند، نباید این اجتهاد خود را بر دیگران تحمیل کند(

ابن تیمیه رحمه الله در کتابش، رد بر ابن البکری می فرماید :أهل علم و أهل سنت مخالفین خود را تکفیر نمی‌کنند هرچند که این مخالفین آن ها را تکفیر کنند، چون تکفیر کردن حکمی شرعی است و انسان نباید در این مسائل مقابله به مثل کند. مثلاً کسی علیه تو دروغ گفته و با خانواده‌ات زنا کرده است، بر تو جائز نیست که علیه او دروغ ببندی و با خانواده اش زنا کنی و مقابله به مثل کنی، چون زنا و دروغ حرام و از حقوق خداوند هستند و به همین صورت تکفیر کردن هم از حقوق خداوند است و نباید کسی را تکفیر کرد مگر آنکه طبق نصوص شرعی قرآن و سنت کافر شده باشد) .ص(257

یارب مسلمانان را از تکفیر غالی ها وجاهلان بی علم حفظ فرما

یارب مجاهدان رادر هر مکانی یاری ونصرت ده

ما را از دعای خیرتان بی نصیب نگردانید

مدیریت کانال تلگرام خوارج : سفهاءالأحلام@alkhavarej1 «««««

